

شلم شوروا

گربہ می من مو میریزہ

عباس حاج نیند جوادی

بنام آنکه جان را حکمت آموخت

اندکی پیش تو کفتم غم دل تریدم
که دل آزرده شوی و زینجن بسیار

شلم شوروا

گُزبہ می مَن مُو میریزہ

عقاس حاج یندجوادی

د راند رون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او د رفغان ود رغوغا است

حافظ

شلم شوروا

خیلی سعی کردم اندیشه ام قوه‌ی گریز
از مرکز پیدا نکند ،
مثل اینکه موفق نشدم
می بخشید ، هم از این نظر و هم از نظر
اینکه نتوانستم خیلی چیزها را به
ساحت اندیشه ام راه دهم !

مؤلف

(۱) به من اینطور نگاه نکن پیشی عزیزم ،

من مسلمانم و باید نماز بخوانم و طبق گفته ی دوست عابد
نمای مسلمانم (موی گربه) نماز ندارد ،

میگی کدام يك از اعمال و رفتار من مطابق با دستورات و -
موازین دین است که این یکی باشد ؟

- درست است ، ولی تو که مرا می شناسی ، هر جا که مصلحت
اقتضا کند و پای منافع شخصی بمیان باشد ، آنجا مومن دو آتشه
میشم و خود را مطیع و فرمانبردار دین قرار میدهم و اینطور فلسفه
بافی میکنم : منکه دانش و بینش کافی ندارم که در این مورد اظهار
عقیده کنم !

تازه این هیچ ، اظهارات آقایان اطباء راجه میگی ؟
آنها هم که اهل فن هستند و دانش و بینش وافی دارند
همگی معتقدند موی تو سرطان زاست !

البته من شخصا " از زبان آنها نشنیدم ، یعنی نرفتم و
نخواستم در این مورد که اقلاً " پای حیات ذیروحي چون (تو) (که
مدتها داعیه دوستی داریم و باهم طرح الفت ریخته ایم) در میان
است ، چیزی به پرسم و هیجان درونی راتسکین دهم !

شاید هم علت این بوده که اگر میرفتم و رسماً " از پزشك می پرسیدم و او
موضوع را تائید میکرد . آنوقت تمام رشته ها پنبه میشد و من مجبور بودم
برای حفظ حیات و بقای خود ترا طرد کنم . که دلم گواهی نمیداد .

* * *

می بینم از کلمه (سرطان) دگرگون شدی و مثل اینکه توقع
نداشتی من حق دوستی نگه ندارم و بی پروا و عریان سخن بگویم و
غرور ترا جریحه دار کنم ؟

بجون تو من تقصیر ندارم . !

آخر در این دوره ی وانفسا که هیچکی به هیچکی نیست و
همه در فکر خود و منفعت شخصی خویشند ، کی بفکر این حرفها است که
حرکات و سکناش برای دیگران رنج آور و تعب زا نباشد ؟ !
آن ادب و انسانیتی که تو از من انتظار داری ، مال گذشتگان
بوده و حالا دیگر دور این حرفها را خط کشیده اند . !

و اگر میگی : روی همین اصل است که روزگار ما بدتر شده ؟
شاید بتو حق بدم . ولی مگر گذشتگان از این حرفها نمیزدند
و این جور فکرها نمیکردند ؟ همه ی این حرفها و این صحبتها از
پیشینیان بما رسیده و اگر فرقی کرده ، فقط و فقط در انتخاب -
الفاظ و ادای صحبت ها است !

این گذشتگان هستند که ما با آنها میبایم و افتخار
میکنیم و دائما " میگویم :

هرچه داریم از اونها داریم ! .

آنها هستند که همه چیز بما داده اند ، افتخار ، شرف ،
حیثیت ، تمدن ، فرهنگ ، شهرت ، عزت ، غیرت ، حمیت
و همه چیز . و حالا اگر ما نتوانستیم آنها را نگهداریم و حفظ کنیم ،
تقصیر آنها چیست ؟

به بین پیشی ، دمتو نجنبون !

تو اگه بخوای اینارو بُل بگیری و بما عنوان بی‌عرضه بدی ،
کلاهمون توه‌میره ، تومید ونی ومنهم‌مید ونم‌که‌د رحاشیه‌آنهمه‌افتخارات و
صفات وسجایا، بعضی‌هامون اینوازهمه‌بهترمید ونیم که عملاً ” مرتکب
کاری میشیم که زشته و خجالت آور ، ولی اگر بما بگن ، انوقت بدمون
میاد دزدی میکنیم ، عیب نمید ونیم ولی اگر بهمون بگن (دزد)
کله ی طرف رو میکنیم !

آره جونم ، هارت وپورتمون زیاده

ولی چنته مون چیزی نداره ؟

* * *

(۲) اینم بگم که خیلی هامون عوضی هستیم و خود مون نمید ونیم
که این : از همه بدتره ، و زندگی مونو تباه کرده !
تو اگه قرآن شنیده باشی و به تفسیرش آشنا باشی یا برات
گفته باشن ، میگن : درموارد بسیاری دو روئی و نفاق را میکوبه وهمه
جا فریاد خدا از منافقان بلنده !

و تازه این مال کسانی است که بامردم و

روئی و نفاق کنند ولی بیشتر ، ما با خود مونهم منافقیم و خود مون رو گول میزنیم !

خدا را برم که بما امر و نهی میکنه که بامردم مون یکرنگ باشیم

و دو روئی نکنیم . خوبه می‌بینه ! ما با خودمون چه دو روئیم و یک

رودهی راست توشکمون پیدا نمیشه ! !

* * *

چند شب پیش در محضر یکی از آقایان که بدیانت و تقوی
آراسته و عارفی است و آراسته، چند نفر نشسته بودند که یکیشان
خیلی تسبیح آب می کشید و اظهار تقدس مینمود. و این: همون
شخصی بود که می گفت: موی گربه نماز نداره. بعد همینکه صحبت
حاضرین گل انداخت و گلبانگ دین خواهی شان بلند شد و سخن
به ربا و رباخواری رسید، او فوری بمیان حرف حضار دوید و با آب و
تاب فراوان و رگهای ورم کرده مشت بزمین کوفت و گفت:

— ربا حرام است و ربا خواری اعلان جنگ با خداست و چندو
چونهم نداره. حاضرین هر يك چیزی گفتند و بعد از ساعتی که مجلس
را باخاطره دین خواهی حاجی آقا ترك کردند و آقا برای نماز باطاق
دیگر رفت. حاجی از من پرسید:

— راستی نرخ بهره سپرده در بانک شما چقدر است؟
تا گفتم: بسته به مدته، و حداکثر نه درصد، يك مرتبه
رگهای گردنش متورم شد و فریاد زد: اشتباه میکنید آقا، من در —
بیشتر از بانکهای شهر سپرده دارم و از همه نرخها باخبرم، فلان
بانک بیشتر میده و علاوه بر صدی ۹ يك درصد هم کارمزد میپردازه،
و شما چطور میگین نه درصد؟

منکه ناراحتی بیش از حد او را دیدم ناچار: حرفش را قطع
کردم و گفتم: اینقدر جوش نزن و حنجره تو پاره نکن حاجی؟
مگه — یادت رفته يك دقیقه پیش چقدر در تحریم ربا و رباخواری و
اعلان جنگ با خدا حرف میزدی؟ حالا برای يك درصد کم وزیاد

بهره ، این اندازه داد و بیداد راه انداخته و از کوره در رفته ای ؟
خجالتهم خوب چیزیه . هنوز حرف تمام نشده بود که با اینطرف و —
آنطرف نگاه کرد و وقتی مطمئن شد کسی نیست سقلمه ای به پهلویم
زد و گفت :

— ول معطلی داداش، چقدر کنجاوی ؟

می بینی پیشی جون !

اینست وضع ما و بیشتر گرفتاریهای ما زیر سر اینهاست ،
اینها که نمیدونی چه جوری در جمع ما بُرخورده و در همه جا کاسه‌ی
گرمتر از آتش شده اند ؟ !

والّا فلسفه‌ی نماز نداشتن موی تو کاملاً " معلوم و روشنه ،
چرا که خودت میدونی حیوان حرام گوشتی ، و مو جزء اجزاء تو و حرام
است ، منتها عنوانش از طرف شخصی چون حاجی که همه اعمالش
متظاهرانه و ریاکارانه است و شمه ای از آنرا شنیدی تعجب آور و
شگفتی زاست !

و از همین نظر است که منم ترانگهداشته و بیرونست —
نینداخته ام زیرا تیپ اونهارا ظاهر و باطن متفاوت دیدم و ترسیدم
بگفته شون عمل کنم و توی نازنین رو از خودم برنجونم و آنوقت تازه —
بفهمم که رو دست خورده ام !

والّا من نماز خوانم و نمیخوام ذره‌ای

گرد معصیت بر لباس نمازم بنشیند دنیا و آخرتم رو از بین بیره !
دنیا که ندارم چون مطابق دستورات اصیل دینی آنقدر به اجتماع
بد هکارم که نمیدونم کدومش را برات بگم ؟

(۳) اون شهر جنوبی رو بخاطر داری ؟

اونجا که بودم سه چهار تا گربه ملوس و خوشگل مثل تو داشتم که نازشون رومی خریدم ، خوشگل ، تپل ، ملوس و زیبا ، اونها در عین اینکه برامون شادی زا بودند ، گهگاه هم غم افزا میشدند ، و اون وقتی بود که ما میخواستیم دوسه روزی بریم مرخصی ونمیدونستیم حیوونکی ها رو چکار شون کنیم ؟

در همسایگی ما خانواده های زندگی میکردند که مردشون — خد متگزار یکی از ادارات بود ، و اهل و عیالش فراوون ، دو پسر بزرگ بسن بلوغ رسیده که یکیشون پنجم دبیرستان بود و دیگری سربازی را میگذرانید ، دو پسر متوسط هم داشت که یکی شون پنجم ابتدائی و دومی کوچک و پاد بدبستان نگذاشته ، سه دختر هم داشت که یکی دم پخت و موقع شوهرش بود و دیگری کلاس سوم راهنمائی و کوچکتر از همه اول راهنمائی که این یکی با همسرمانوس بود و چون اولاد نداشتیم اغلب منزل ما میماند .

هر وقت میخواستیم مرخصی بریم ، مبلغی پول باین دختر خانم میدادیم که برای گربه هامون غذا (جگر سفید) بخرد و بخورد شان بدهد . مبلغ زیادی هم بدختر میدادیم و کلید منزل رو بدست اونها می سپردیم .

وقتی بر میگشتیم می دیدیم گربه ها همه لاغر و مردنی از سر و صورتمون بالا میرن ، تحقیق میکردیم و می فهمیدیم : پولی را که ما برای غذای گربه ها داده بودیم صرف مخارج خودشان کرده اند !

آخريد روماد رېچه‌ها نemitوانستند به بينند گربه‌هاى ما جگر و گوشت
بخورند و ملج ملج اونها شکم گرسنه بچه‌ها شون روبه قاروقوربينداژ
و طفلکى‌ها آه بکشند و با حسرت بگن: کاشکى ما جاى گربه‌ها بوديم!

* * *

پيشى جون ، نه فکرکنى که من خيلى بى انصاف و بى اعتنا
بودم ، نه ، به جون خودت تقريباً ” ربع حقوق خودم رو باونها ميدادم
و همسر هر وقت غذا تهيه ميکرد يك مقدار زياد باونها ميداد . و در
فرصت‌هاى مناسب لباس-پوشاک و کتاب براشون مى خريديم ولى
مگه خود من چقدر حقوق مى گرفتم ؟ آرزو ميکردم کاش ميداشتم و اون
خانواده را کاملاً اداره ميکردم .
اما افسوس ، بادهى حقوق نا چيز

من کجا ، و مستى پايان ناپذير فقرو فاقه آنها کجا ؟
ميدونى پيشى ، بدى اين کارها اينه که انسان در چنان
موقعيت و محيطى ديگه تامين نداره ! چون هر آن خطر سرکشى و
عصيان اينجو آدمها تهديدش ميکنه !

با اينکه ما همه گونه کمکى باونها ميکرديم ، باز اونها بما
آنطور يکه بايد محبت نداشتند ! بچه‌هاشون چرا ، اما بزرگترها
هميشه با ديده^٤ کينه و عداوت بما مى نگريستند ! مثل اينکه در فکر
بودند در فرصت مناسب انتقامشون رو از ما بگيرن و دلدشون را
خالى کنن . ! .

نميدانم اين فرصت پيش او مد يا نه ؟ ولى در يکى از مرخصى
هامون که پانزده روز طول کشيد و من بعلت فوت پدرم مجبور بودم

بشهرمون برم ، خانه و اثاثیه و گربه ها را باونها سپردیم و پولهم
بحد کافی دادیم ، وقتی برگشتیم مادر اون بچه‌ها سرا سیمه باستقبا-
لمون شتافت و گفت :

خاك برسرمون شده ، كاشكى كلید منزل رواز شما قبول نمیكردیم ، چون
شب پیش دزد آمد ودوتا ازقالیچه‌ها تون را برد وما را پیش شما روسیاه کرد .
پسر بزرگ آنها كه حاضر بود فوری بمیان حرف مادر شد وید وگفت :
شكایت كنید تا پلیس فرشها تون روید اكنه ، تاگفتم : نمیكنم ، برقی از خوشحالی
از شما نشد رخشید كه من نفهمیدم چرا ؟ ولی رئیس شهر بانی مُصراً از من
میخواست ازونها شكایت كنم تا فرشها را بیا بد و بد ستمون بسپارد ، ومن قبول
نمیكردم و هرگز باورم نمیشد كه اونها مرتكب چنین عملی شده باشند .
اما بعدا " كه منتقل شدیم شنیدیم پسر خاله اونها
كه او را به سوپرماركت یکی از اقوام بشاگردی گمارده بود مو همیشه در مسجد
و پای منبر بود . روزانه پانصد تومان از دخل سوپر بلند میكرده و
كسی نمی فهمیده ! تا اینکه بعد از مدت‌ها نقشه ای می كشند و گیرش
میاندازند و این شخص ، یکی از همان كسانی بوده كه شبهاد رگیاب
ما منزل ما می خوابید و باصطلاح نگهبان منزل ما بود .

* * *

(۴) می بینم خیلی تونخی پیشی ، به چی فكر میکنی؟

• به بد هكاریهای من با اجتماع میاندیشی ؟ حق داری !

میدونی آنروز كه دربانك نشسته بودم و پیشخدمت خبر آورد
كه : در جوار آن شهر جنوبی باربری كه دوران جوانی و نیرومندی خود

را در باربری و حمالی گذرانیده ، اکنون سرپیری و فرتوتی ، توان کار کردن نداره . و پزشکان هم منع کرده اند که اگر يك دفعه ديگر باربری کند مهره های کمرش که فاصله پیدا کرده خواهد شکست .
واوازاین غصه داره : که چرا با چند سرعائله و بچه های قد ونیمقد زود افتاده شده و نتوانسته ، اند وخته ای برای روزگارپیری خود تا مین کند ؟

میگفت : اوقبلا " در بنگاه برادرش کار میکرد و پول بخور ونمیری هم در میاورد و حالا که فرسوده شده ، برادر هم با و بچشم قبلی نگاه نمیکنه ! فقط برای اینکه مردم ملامتش نکنند اضافه کمکش به او این بوده که اجازه داده هر روز بیاید بنگاه و گندم هائی که از کیسه های گندم هنگام توزین به زمین ریخته میشده جمع کند و برای خودش ببرد و برای این احسانش هم ! کلی منت سربرادر بیچاره بیمار خود گذاشته !

* * *

میدونی وقتی بسراغش رفتم و او را دیدم چه حالی پیدا کردم . ؟
با اینکه مقرری ناچیز و متناسب با حقوقم برای او تعیین کرده بودم باز از او که هر هفته دو مرتبه بدیدم میامد شرم داشتم !
آخر نا سلامتی من رئیس بودم و او بمن بچشم خیلی گنده تری نگاه میکرد و مقرری نا چیز من با گنده بینی او به هیچوجه سازگار نبود . ولی چه کنم ، وضع منم بیش از آن اجازه نمیداد .
ارتباط ما ، من با شرمندگی از کمبود کمک و او با انتظار بیشتر از پیش داد مده داشت ، تا روزی خبر آوردند باربر بیچاره بیش

از آن غیرتش اجازه نداده گدائی کند . از فرط استیصال خواسته باز هم کار کند که زیر بار سنگینی که به پشتش گذارده کمرش شکسته و جا بجا فوت کرده است !!

خیلی ناراحت شدم و ناراحتیم بیشتر از این جهت بود که دو سه روز پیش که برای دریافت مقرری اش آمده بود و من نداشتم . قول داده بودم دفعه دیگر جبرانم کنم که اجل
وقتی با ناراحتی بمنزل رفتم و دختر بزرگش را که تا آنروز فقط يك بار دیده بودم در آنجا دیدم متأثر شدم ، دختری بزرگ و دم بخت که وقت شوهرش بود . ولی در این دوره وزمانه با بودن دختران پدر و مادر دار و با شخصیت و تحصیل کرده ، کی بسراغ فقیر و فقرا می رود که برای او شوهر پیدا بشه؟ و من ترسم برای او از نداری و هزاران آفتی بود که معمولا " در کمین اینگونه خانواه هاست .
واقعا " بحال او می ترسیدم . آخر حق داشتم ، چون چند روز پیش دختری از متمولین شهر در همسایگی اونها را ربوده و بی عفت کرده بودند !

* * *

(۵) ناراحت شدم ، چرا پیشی جون ؟

غصه خودت را بخور ، او پولداره و فردا با یکی از پزشکان این قسم خوردگان مکتب بقراط اینان که طبق قانون پزشکی عهد کرده و سوگند خورده اند : " از هر کار بد و زشت بخصوص عملی که به منظور گول زدن و فریب زنان و مردان بنده یا آزاد باشد روگردان —

خواهند بود” — و آمی بند هوا و با ریشه‌های نایلونی تمام‌ترک‌ها را هم می‌آره !
و آنوقت ، بعنوان باکره بگردن یکی از مردان
طبقات چون خود بند میشود و بریش همسر غیرتی اش می‌خندد و هوبد و شیزگانی
از قبیل دختر باربر پوزخند میزنه که پای بند عفت و عصمتند و عمری
خود را مقید به این حرفها کرده و از نشئه سبکسریها و گناهان پر لذت
بی‌خبرند ! !

تو نمی‌خواود غصه اونو بخوری

بفکر خودت باش که بد وصله ای بهت چسبانیده اند و با
نسبتی که بتو داده اند هم پیش نماز خوانان حاجی مانند روسیاهی
هم نزد بی‌نمازان بی‌جا و مکان !

* * *

(۶) اینطور بمن بُراق نشو پیشی . من بی تقصیرم ،

باونها بگو که تو را اینقدر بی‌خاصیت و مضر معرفی کرده‌اند
و با وضعیتی که برایت پیش آورده‌اند بکار خلقت هم ، دست درازی
کرده و اینطور وانمود کرده‌اند که : اصولاً ” تو بیخود خلق شده‌ای !!
نترس ، تو هم جواب بده ، اینجا دیگه جای سکوت نیست
پای حیات و زندگی در میونه ، تو هم پرده‌ها را بالا بزن ، حرف بزن ،
سخنرانی کن ، داد بزن ، فریاد کن ، بگو که اگر من بی‌خاصیت و
مضرم ، شما چه هستید ؟ شما متدینین ، شما روشنفکران ، شما
دانشمندان ، شما گردانندگان اجتماع ، شما و شما و
واگه یادت نیست . من دونه دونه برات میگم تا این متظاهران را —

بخاطر بیاری و ببینی چگونه عمل منافقانه خود را فراموش کرده فقط
بتو حیوان زبان بسته چسبیده اند ! ؟

* * *

آنشب در مجلس میهمانی مفصلی که با حضور رؤسای شهرستان
شرقی برای ورود یکی از روحانی نمایان ترتیب یافته بود همه
به آقای آشیخ نزدیک میشدند و سعی میکردند طوری طرف صحبت
او قرار بگیرند که خاطریشان و اسمشان از یاد آقا نره !
وقتی صحبت ها گرم شد و سرها از بادیه ی گفتگو پر شور ،
بذله گوئی شروع شد و هر کس خواست چیزی بگوید که آقا رشته
سخن بدست گرفت :

— اول از گدایان شروع کرد که : خداوند رؤی که باین جماعت
داده به هیچ طبقه ای التفات نکرده ، هر چه میخورند سیرائیسی
ندارند و هر چه میگیرند تکا فوشان نمیکند ، سرو مرو گنده فقط یک
کمی زرد چوبه پشت گوششون مالیده و بایک کلمه (خدا عوضت بده)
من و شما را خراب میکنند و باهمان یکی دوریالهای ناقابل ثروتی می-
اند و زند که بنده و شما برای اجاره کردن آپارتمان هاشون باید خیلی
دولا راست بشیم شاید تخفیفی منظور کنند !

” به کسبه پرید که برخی شون با وجود دستورات صریح دین
و آیه های مکرر قرآن باز دست از گرانفروشی و کم فروشی و جنس وازد
و عواریه (۱) برنمیدارند و با پولهایی که از این راه بدست میاورند افتخار
تشریف متوالی به مکه معظمه را پیدا میکنند . کلیه مجالس دینسی و

(۱) — آبدیده

و عزاداری و مرثیتی را بر پا میدارند و در ضمن میزهای سه چهار هزار تومانی کاباره هارا هم هر شب اینان رزرو میکنند !

” از معلمین گفت که عده ای ادعای فضل و دانش میکنند ولی

شاگردانشان نه چیزی میدانند و نه چیزی می‌فهمند !
” بکارمندان تاخت که با وجود حقوق های ناچیز و بخور و نمیر

اغلب عمارات شیک و عالی متعلق به خیلی از اینهاست !

” سخن بوکلای داد گستری کشانید که بعضی از آنان حق را ناحق می‌کنند و از رهگذر همین حق‌کشی‌ها گرفتاریهای عجیب خانوادگی دارند . یا اولادشان جوانمرگ شده . یا دخترشان فلج ، یا خودشان زخم معده گرفته و راهی بیمارستان ها و تیمارستانها شده اند !

” به قضات رو آورد که حوصله‌ی زیاد تعدادی از آنان مردم را بستوه آورده و وادارشان کرده که بگویند : آن اندازه اعمال حوصله خود نوعی کارشکنی و سنگ انداختن پیش‌پای مردم است : اگر نیست ، پس اینهمه پرونده های ده پانزده و سی ساله برای چی در بایگانیهای داد گستری خاک میخوره و معطل مانده ؟
پیشی جون دهان آشیخ کف کرده و میخواست باز هم داد سخن بده که ناگهان یکی از رؤسا بمیان حرفش دوید و گفت :

– جناب آشیخ همه حرفها را که زدید برای این بود که می‌خواستید خودتانرا تبرئه کنید ، ولی بیخود تلاش کردید ، زیرا از

قدیم گفته اند : در بین آقایان روضه خوانها عده ای هستند که خیلی بی خیال تشریف دارند و ابداً "احساس مسئولیت نمیکند! به من بگید شما که اینقدر با اجتماع می تازید ، چرا از خود چیزی نمیگید؟ چرا صورت کبک را پیدا کرده اید؟ آخر کدامیک از شما تا کنون بوظیفه شرعی و حقیقی اش عمل کرده که شما فقط مردم را مقصر میدانید؟
• اگر فقیر پیدا میشه تقصیر شما است که مردم را راهنمایی نمیکند و راه استعانت و دستگیری حقیقی رو نشونشون نمیدید و نمیگید که صدقه دادن این نیست این طرز عمل گدا پروری است. مگر همیشه همین یکریال و دو ریالها را بطریق صحیح و منطقی جمع آوری کرد و وسائلی فراهم آورد که هم فقیر از بین بره و هم بکار تشویق بشه و هم نیروی تولید افزون گردد؟

" به معلمین می تازید که دانش و بینش خود شون رو در اختیار محصلین قرار نمیدن •

" مگر شما خود معلم و مبلغ نیستید؟

" چرا حرفها تون تا کنون به کسی اثر نکرده؟

" چراغی رو که شما افروخته و هر روزه هم نور و سوی آنرا زیاد میکنید چرا روشنی نداره؟ جز اینستکه خود عالم بی عملید و نمیدانید که رطب خوردن منع رطب نمیکند؟

" وکلای دادگستری را مقصر دانستید و استدلال کردید

که تعدادی از آنان همیشه گرفتارند • مگر برای دیگران گرفتاری و مرگ و میر نیست؟ پس بزعم شما همه ی اینها چون گناهکارند میمیرند

و اشخاص بیگناه و معصوم زنده میمانند که آنها فقط يك نفره و —
خزرنبی نام داره !

۲ در خصوص کارمندان مبالغه فرمودید چرا که اگر وضعیتشان خوب بود لازم میآمد دیگه هشتشون پیش نهشون گرو نباشه . در صورتیکه بعین می بینیم صدی نود شون مادام العمر مقروضند و قسطی زندگی میکنند !

”راجع به قضات داد سخن دادید ، قضات کی پیش پای مردم سنگ انداختند ؟ این مردمند که حد و حدود خود نمیدانند و نمی شناسند و پایشان بشهربانی و دادگستری کشیده میشود . این تقصیرات زیاد مردم است که جرم بار میآورد ، اگر شما بوظیفه شرعی خود عمل میکردید ؟ اگر مردم را آگاهانه دلالت میکردید و آنها را صادقانه بدستورات حقیقی دین آشنا می ساختید دیگه چه احتیاجی به دادگستری و شهربانی بود ؟ آقا .

— مسلماً ” وقتی جرم زیاد است پرونده زیاد میشود و وقت گیری کم میاید . آنوقت اگر بخواهند همان روز وقوع جرم تکلیف مجرم را تعیین کنند ، همین شما سرو صدا راه میاندازید که مگر میشه پرونده را نخوانده و اظهارات متهم را نشنیده حکم صادر کرد ؟

— بمن بگین آقا بچه مناسبت اغلب از شما به هیچوجه دنبال مطالعه نمیروید و همان فراگیری های دوران طفولیت را مکرر در مکرر بازگو میکنید ؟ !

” — د ر باره ی خودتان حرفی نمیزنم چون اول خود

را معرفی کردید و فرمودید: نجار بودید و چون
بازار کساد بود و کارتان نمی‌گرفت بسلك
روحانیون درآمده و از برکت استعداد خدا
دادی و ذکات فطری وجهه و نفوذی پیدا کردید
، گسهاین باعث خوشبختی است که در اینجا
حقیقت گوئی کردید، ولی چه بسیار کسان در
لباس شما که از ماهیت خویش بی‌خبرند و نمی
دانند که در چنته چیزی ندارند .

— مگه شما از دکترها چه کم دارید که آنها با داشتن —

وظیفه خطیر و مشغله زیاد باز هم دست از مطالعه بر نمی‌دارند و
دانش خود را با علم روز و پدیدهای عصر تطبیق میدهند، و هرروزه فرآورده
های جدید و داروهای تازه و کشفیات نو را می‌بینند و مطابق آن
مرضا را ویزیت و معالجه میکنند . اگر آنها هم میخواستند مانند اغلب
از شما بهمان آموخته‌های اولیه اکتفا کنند ، امروزه تمام نسخه‌ها از
عناب و سه پستان و فلوس و گل و گاوزبان تجاوز نمیکرد . ؟

— و از همه مهمتر اینکه شما کی حرفتان با عملتان یکیست . ؟

فرض کنیم تمام گفته‌های شما در مورد کسبه درست باشد و بیشتر آنان
هم‌ره میخانه را می‌شناسند و هم بصومعه راه دارند . !

” — اگر اینطور شما چرا بیشتر دور و بر اینها می‌گردید

و دعوتشان را اجابت میکنید ؟

” — مگر مولا نفرموده بابد کاران معاشرت نکنید تا متنهبه شوند؟

آیا یکمرتبه شده یکی از شما ها دعوت آنها را نپذیرید و صراحتاً " بگوئید چون رفتار شما زشت و پولهایتان مشکوک است از گرفتن و خرج کردن آن معذورم؟

پیشی جون . آقای رئیس هم داشت دور بر میداشت که جناب آشیخ برگ برنده‌ای بزمین زد و همه را مجاب کرد و گفت :

(۷) - همه ی این حرفها ، صحبت ها ، تذاکرات و

معایبی که بیان فرمودید ، در گروه يك موضوع

مهم و اساسی است که شما به آن توجهی

نفرمودید و آنها (امکانات) است .

همان امکانات که از روز اول گذاشتند در اختیار ما قرار

بگیرد .

قبول ندارید ؟ بتاريخ بنگرید :

- پیامبرگرامی ما حضرت محمد

(ص) آن منبع سعادت و خوشبختی

را چرا آن اندازه ناراحت کردند

و عذاب دادند؟

"علی علیه السلام آن مظهر عدالت

و فضیلت را چرا شهید کردند

مگر غیر از سعادت و نیک بختی

برای جامعه چیز دیگری

می خواست ؟

” حسن مجتبی (ع) را چرا مسموم کردند ؟

” حسین بن علی (ع) را چرا با آنهمه شقاوت و بیرحمی

شهادت کردند ؟ مگر غیر از این بود که میگفت : خلافت یزید شرابخوار و زنیاره خلافت اسلامی نیست و تن دادن به چنین حکومتی در شأن انسان آزاده نمیباشد ، چه خدا آزادی و سرافرازی را برای همه خواسته و رسول گرامی اسلام بارها تأیید و تأکید کرده است .

” امام کاظم (ع) را چرا شهید کردند ؟

” به امام سجاد (ع) و امام صادق علیهما سلام چرا آنهمه

آزار رساندند و آن اندازه رنج و مشقت روا داشتند ؟

” امامین همایین حضرت باقر (ع) و حضرت رضا (ع) و حضرت

جواد (ع) و حضرت هادی (ع) را چرا مسموم کردند ؟

” حضرت صاحب الامر (ع) را بعد از ظهور و برقراری

عدالت چرا ؟

چرا - چرا - چرا ؟

و جواب این چراها ، همان پاسخی است که جناب رئیس باید بجای

سئوالاتشان بگذارند و مسئلهی لاینحلشون را حل نمایند .

* * *

(۸) پیشی جون می بینم بفکر فرو رفتی ، تو هم واقعا ” بیچاره ای

ها ؟

آخر حیوون زبون بسته تو هم گذاشتی ، گذاشتی همه جا

سکوت کردی ، حالا میخوای در باره‌ی موضوعی فکر کنی که از ثری تا به ثریا در باره اش حرفه ؟

بجای اینکه به اینها فکر کنی ، باین بیاندیش و ببین پولهای مشکوکی که در باره کسبه صحبت میکردند کدومه؟ تا بشناسی و خرجش نکنی . یادته در اون شهر بزرگ مسیر شاهراه جنوبی چه دیدی؟ آره بزازه رو میگم ، حاجی آقای بزازرو ، همونی که مغازه بزرگی داشت و سه چهار دکان دیگر هم یدک کش مغازه اش کرده بود؟ این حاجی آقا علاوه بر ایادی بازاری خود مخفیانه خانم محترمه ای را هم بکار دعوت کرده بود که بمنازل خانواده های شهر راه داشت و با خانمهای آنها معاشرت میکرد و مائوس بود . این خانم ، خانمهای خانه دار را میدید و پولهای آنها را که تتمه خرید نان و گوشت و لباس و لوازم ضروری زندگی باقی مانده و آنان برای روز مباد خود ذخیره کرده بودند پنهان از شوهرانشان میگرفت و به حاجی آقای بزاز میداد که براشون کار کند و منفعت بیارد!

حاجی آقا همانطوریکه دکانش شیک بود ظاهرش را هم آراسته و وجیه المله ساخته بود ، ریش پرپشتی داشت و دائما "تسبیح میگردانید .

کارو بار او روز بروز بهتر و کاسبی اش پرسود تر بود . قضا را بعد از چندی ور شکست شد و خواست فرار کند که جلوگیری کردند و بکار اولش عودت دادند . مشروط بر اینکه دیگر گشاد بازی نکنند

و سر خود را پائین بیاندازد و با تلاش و صمیمیت طلب مردم را
تدریجا "بپردازد" .

اما نزول خواران نگذاشتند و محاصره اش کردند که ناچار
شد خانه و کاشانه خود را بگذارد و شبانه فرار کند .

ولی مگر میشه بهمین مفتی ها پول مردم را خورد؟ رنود
خیر اندیش جمع شدند و خواستند بدهیهایش را تصفیه کنند ، قرار
شد همه در منزل مجتهد شهر جمع شوند و هر رائی که او داد
بپذیرند .

شب هنگام که برای شرکت در جلسه رفتند صحنه ای دیدند باور
نکردنی ؟

قضیه از این قرار بود که اغلب از طلبکاران
را فواحش تشکیل داده بودند ، و این فریب
خوردگان جامعه که شبها با هر يك از اونها
آقایان رازو نیاز عاشقانه داشتند ، حق العشر
خود را از آنان دریافت و بوسیله حاجی آقای
بزاز دوباره بخوردشان میدادند و آنها هم
دو باره وهمین طور چرخ اقتصاد میگردد و پول
های حلال ببانك سرازیر میشد .!

* * *

پولهای حلال را شناختی پیشی ؟

(۹)

الكاسب حبيب الله را دیدی ملوس؟

میدونی که این بانکاران چه نقشی

برای مردم بازی میکنند ؟

اول از کارمندان شون بگم که از صبح زود تا نیمی از شب کار میکنند ، زحمت میکشند ، نور چشم کم و موی خود سپید میکنند و هرآ گونه علاقه و صمیمیت بخرج میدن آخرش هم هیچ !

میدونی چرا ؟

— طبق فرمی که سابقاً " درست کرده بودند هر کارمند باید تا سی سال کار میکرد و به رتبه ۱۰ میرسید و این رتبه ها را طوری تقسیم کرده بودند که هر سال يك رتبه کامل به آن تعلق میگرفت (حد اقل — حد وسط — حد اکثر)

مدیران خوش انصاف روی رتبه های کارمندان تعمد خست باری بخرج میدادند ، و برای اینکه خدمات خود را بمقامات بالاتر نشون بدن آمده بودند بین هر يك از حد های رتبه يك حد من در آوری شخصی هم اضافه کرده بودند (بین حد اقل و حد وسط — بین حد وسط و حد اکثر ، بین حد اکثر و حد اقل رتبه بعد) ؟

وباین ترتیب يك رتبه (یکصد و پنجاه تومانی) را که باید در ظرف سه سال بکارمند بپردازند ، در ظرف شش سال لطف می فرمودند !

از اینجا میزدند و از گوی کارمند و خانواده نیازمند او می بریدند و اسمشو میگذاشتند (صرفه جوئی در هزینه های پرسنلی)

و ماشین قبلی را به ثمن بخش به نزدیکان طبقه چهارم ، راننده ، آشپز ، مباشر ، باغبان ، کلفت و نوکر خود میفروختند !

* * *

شاید باور نکنی پیشی جون ، ولی حقیقت دارد حقیقت محض که در نیشابور شعبه ای بسیار شیک و مدرن ساخته بودند که از فرط قشنگی و لوکسی مردم گمان میکردند موزه است .
کارمندان اغلب تا پاسی از شب در آنجا کار میکردند و چون چراغهای الوان و نمای چشمگیری داشت همیشه نظر مردم رو جلب می کرد .

يك روز واعظ شهیر شهر که با من الفتی داشت باتفاق پسرش بدیدارم آمد و گفت : دوست دارم بنده زاده را خدمت خودتان بکار بگمارید و جزو کارمندان بانک در آورید بعد رو کرد به پسرش و گفت : اما کار بانک خیلی زیاده شبها دیر وقت اغلب ساعت ۱۰ و ۱۱ که من از مجلس روضه بر میگردم بیشتر اینها را می بینم که کار میکنند - مگه چقدر اضافه میگیرند که تا آنوقت شب بکار مشغولند ؟
گفتم ۱۰ تومان ؟ گفت . واله خیلی کمه . شی ده تومان اضافه کار به کجاشون میرسه ، گفتم آقا شی ده تومان نه ، ماهی ۱۰ تومان (چون بودجه باجه سرویس بعد از ظهر بانک مبلغی بود که دقیقاً بکارمندان باجه بیش از ماهیانه ۱۰ تومان نمیرسد) .
آقا باورش نمیشد ، وقتی قضیه را برایش روشن کردم دست پسرش را گرفت و گفت :

بیا پسر اگر از گرسنگی بمیری بهتره تا کارمند
بانک بشی ؟ و افزود :

فریب تربیت باغبان مخور ای گل
که آب میدهد اما گلاب میگیرد

* * *

پیشی جون این مال کارمندان بانک . اما طرز کار خود بانک روبرات
بگم تا کیف کنی !

بانکداران ، این مؤسسات مالی ، این مؤسسات اقتصادی ، این
مرغان آتشخوار ، ابتدا پول میدن ، اصرار میکنند ، خواهش
میکند ، در منزل ، انبار خانه ، گورستان ، مجلس عزا ، مجلس
شادی ، شرکت میکنند ، و تورا با هزار دوز و کلک و فوت و فن مخصوص
بخودشان جلب میکنند ، وقتی گرفتارت کردند وقتی تا گلو مکیدند
وقتی کاملاً " به تار و پودت تنیدند ، آنوقت نازشون شروع میشه ، عشو ه
شون گل میکنه — مقرراتشون تو چشم میره ، یکهو می بینی ، اون یار
غار قبلی ، اون رفیق شفیق دیرین ، اون دوست صمیمی هر روز ، به
صورت ماری درآمده که محکم به جسم و روح پیچیده و آنچنان
فشارت میده که صدای خورد شدن استخوانها در منظرعام شنیده
میشه . و صدای خش خش آن بقدری زیاده که هر جا میری ، هر جمع
که وارد میشی ، هر جلسه ای که شرکت میکنی . کاملاً " مشهوده !
(۱۰) حاجی آقا رو یادت رفته ؟ که صبح زود علی الطلیعه

پای سفره صبحانه ننشسته بودیم ؟

حاجی آقای معروف شهر ، حاجی آقای معتمد محل ، -
حاجی آقای متمکن و صاحب آلف و الوف . میدیدی چی میخواست
و چی میگفت .

دیدی که هنوز جواب سلامش راندا ده چه زار زار گریه میکرد
و اشک از محاسن سفید و پر پشتش مثل قطرات باران جاری بود ؟
دیدی که با آن ریخت و قواره و آن هیکل متین و موقر چگونه
خورده شده و چه اندازه متواضع گردیده بود ؟
دیدی که چه میگفت ؟

- دیگه از زندگی و از کار و از این هیاهوی پوچ و بی معنی
خسته شده ام ؟

- خدا بد نده حاجی آقا ، چی شده ؟

- من خود اینقدر گرفتاری دارم که نمیدانم بکدامش برسم ،
حالا گریه رقصانی آقای رئیس بانک هم قوز بالا قوز شده و گرفتاری ام
را دو چندان کرده ؟ میدانند جنس فراوانی در انبار دارم با اینهمه
قصد کرده سر بسر من بگذاره !

" پیغام فرستاده که باید تمام تعهداتم را سر موعد عمل کنم
و همه ی امضا هام را واریز کنم ، آخر بابا بانک برای چی درست شده ؟
" برای اینکه دست کاسب و تاجرو بگیره یا بزمینش بزنه ؟
" کجا دیده شده آنهمه احترامات اولیه ، آنهمه خواهش -

آنهمه استدعا و التماس کردنها برای باز کردن حساب، و کار کردن و باخواهش و تمنا اعتبار دادنها . دفترا " از بین بره ، و یکمرتبه بیخ خرد آدم رو بگیرند که یا بیا تمام پولهای گرفته شده رایکجا واریز کن یا سفته هات رو واخواست میکنیم و آبروت را می بریم !

" از قدیم گفته اند اگر میخوای کسی را پادار کنی کلی بده

جزئی بگیر و اگر میل داری بی پا کنی جزئی بده و کلی بگیر .

_ و این فلسفه عینا " الان برنامه بانکها شده ، اعتبار نزولی

میدهند و اعتبار جاری میدهند ، وام میدهند ، ویژه میدهند ، _

حساب جاریات رو بد هکار میکنند ، التماس میکنند ، خواهش میکنند ،

اگر نری و نگیری پیغام میفرستند ، واسطه میفرستند ، آنوقت وقتی

درست و حسابی وام پیچت کردند ، دست و پایت را بستند ، و

دیدند که مفری برایت نیست ، یکهودست میزارن بگلوت که یا اله زود

باشی بدهی ات را تسویه کن !

" آقای رئیس بانک هم از همین قانون من در آوری استفاده

کرده و پیغام داده که باید در سر رسید یکجا سفته ها تو پردازی ،

مثل اینکه با آدم ورشکسته طرفه ، چشم نداره درست ببینه ، تو ملک

شخصی من که مدتی قصد خرید آنرا داره و هنوز توافق نکرده ایم

نشسته ، انبار پر از کالا ایم زیر سرشه و هر روزه از پنجره اطاق دید

میزنه ، سفته های بد هکارانم زیر دست و توی جیبشه ، بازم چشم بهم

گذاشته و همه ی اینارو نمی ببینه ، پاشو گذاشته تو یک کفش که یا اله

بالله بد هی هات روواریز کن . من الان باکسادی بازار و بحران کار
و رکود تجارت که نمی توانم چند صد هزار تومن بد هی هایم رو بدم؟
و بفرمایش آقای رئیس بانک رفتار کنم !

میگم بابا ، اگر اطمینان نداری ، بیا کلید انبار پرازکالا ایم
را بگیر قبول نمیکنند، و خلاصه بد جوری برام لباس قرمز پوشیده .
"استخاره کردم برم پیش او راه نداد - استخاره کردم بیام
پیش شما خوب آمد ."

"حالا خدمت رسیدم و از آقائی و بزرگواری ات استمداد می
طلبم. دوباره چشاش اشک زد و گفت : آخر من علاوه بر خانواده خود
نان ده هیجده سرعائله خانواده های دیگر و کارکنان کاروانسرای
خود هستم ، ترا بخدا سرجدت نذار بعد از شصت سال آبروم بره ،
و سفته هایم رو واخواست کنه ."

* * *

(۱۱) چرا اخم کردی پیشی ؟

اینکه چیزی نیست ، چشمه دیگر رو بیاد بیار .
از اون آقاهه، از اون که بدستگیری همین حاجی آقا برنامه
جالبی اجرا کرد و مدتی در همین شهر مردم رو چاپید ،
یادته ؟ اون سال که یکمرتبه در شهر پیچید ، شب چهارشنبه یکنفر
در مشهد بوده و دیده سید جلیل القدر و بلند بالائی روبروی در
های بسته صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام با خلوص کامل عرض
کرده :

السلام عليك يا بن رسول الله ، وفوری درهای صحن باز شد
و اون آقای جلیل‌القدر بحرم وارد و مشغول زیارت و رازو نیاز شده !
مردم از شنیدن این خبر همه متعجب که آن شخص که بوده
که درهای حرم ثامن الحجج (ع) که بجز شبهای جمعه در سایر
شبها بسته به يك سلام و عليك اون آقا باز شده است ؟

و این شخص حتماً ” یا یکی از اولیاء الله است یا از مقربان
خاصه خدا ، کاش سعادت داشتیم و بزیارتش نائل میشدیم ؟
یکسال از این خبر گذشت و خاطره اش هنوز در ذهن مردم
باقی بود که سال دیگر خبر آوردند آن سید بزرگوار یک سال گذشته
درهای بسته حرم مطهر حضرت رضا (ع) برایش باز شده امسال
باین شهر می‌آید ، معلومه که چه میشود و چه هیاهو و اشتیاقی از
زیارت آقا و بوسیدن دست و صورت و عمامه و قبا و ردایش پیش می‌آید؟
آقا وارد شد سیدی تنومند ، بلند بالا ، محاسن جوگندمی
و حنا بسته با لهجه شیرین یزدی .

مردم بزیارتش شتافتند و بعد از یک هفته ای که آبها از آسیاب
افتاد و آتش‌های زیارتی خاموش شد و مردم از جناب آقا بجز مستی
مسائل پیش و پا افتاده و معمولی چیزی نشنیدند ، و معجزه‌ای –
ندیدند! آقا با نذورات و هدیه های فراوان به شهر خود روانه شد
و سال دیگر نیز تشریف آورد .

* * *

سال گذشته چون دیده بود مردم حرمت اولیه مهمان نوازی

را خوب مراعات کردند بخيالشان که نادانند و چیزی نمیدانند .
 امسال با خود رساله ای آورده بود که شخصا "چاپ کرده بود"
 رساله ی آقا تحت عنوان " هذا الكتاب المسمى بشرايط الا -
 يمان " جلدی بیست ریال در ۱۱۴ صفحه فروش رفت . مردم خواندند
 و دیدند موضوع جالبی نداره که تازگی داشته باشد ، اعتراض کردند
 آقا که دید مچش دارد باز میشود گفت . : اتفاقا " مطلب مهمی -
 داشتم که فراموش کردم در این رساله حکیمانانه بنویسم و آن اینستکه
 هرکس ریش خود را بتراشد مانند آنستکه هزار بار با مادر خود در
 خانه کعبه زنا کرده است ! .

عجبا اینحرف دیگر خیلی ثقیل بود ، حرمت ریش تراشی قبول
 ولی نه به آن اندازه که باعمل زنای با مادر برابری کند .
 مردم مخصوصا " آنهائیکه ریش خود را میتراشیدند کم کم سرو
 صدا بلند کردند که : آقا این حرفها چیه ؟ و آقا باگردنی شق و رق
 پایش را توی يك کفش کرده بود و ذره ای تخفیف نمیداد ، عاقبت کار
 به استفسار و استفتاء از علما و فقهای شهر کشیده شد در آن جلسه
 آقا رو خوب حال آوردند و پرسیدند : این فرمایش در بار را از کجا
 آورده اید ، فتوای خودتان است یا از کتب فقهاء ؟ آقا مدتی فکر کرد
 و گفت : از فلان کتاب ، مجتهد مخاطب جواب داد :

آن کتاب را من دارم و چنین چیزی ندیده . تاب دیگری را نام
 برد که باز هم جوابش را دادند و خلاصه هر کتابی که ذکر کرد گفتند همچو

چیزی نیست ! * * *

آخر پیشی چون این رو میدونی ، یکی از ریزه کاریهای بحث و جدل برای اشخاص ناوارد و زبرو زرنگ اینستکه وقتی باکسی طرف صحبت میشوند و قرار میشه که دلایل خود شون رو راجع بموضوع مورد بحث بیان کنند آنکه زرنگتره وقتی میبینه به تله افتاده فوری کتابی را عنوان میکنه که حاضر کردنش در آن مجلس امکان پذیر نباشد و نتیجه موقتا " بنفع او تمام میشه و جلسات دیگر هم دیگه تکرار نمیشه .
اون آقا هم میخواست از این ترم مخصوص استفاده کند که مخاطبینش مطلع بودند و جوابش را دادند ، ناچار سر تسلیم فرود آورده و قرار شد در گفتار و کردارش تجدید نظر کند !

* * *

اما رنود خیر اندیش که دیدند قال قضیه بد جوری درآمد
اظهار کردند ، : مگر فلان عالم که سید را مجاب کرده مجتهد است
که چنین حرفی بزنه؟ اصولاً " به او چه ربطی داره ؟
خبر به آن مجتهد عالیقدر بردند ، دست روی دستش زد و
گفت :

واحسرتا ، آنوقت میگید علما چرا حقایق
را بیان نمیکنند . کو گوش شنوا ؟

— همین قضیه را بنگرید من سی سال است که در این شهر
نماز میخوانم— تمام زنهای این شهر را من برای شوهرانشون عقد کردم
تمام مسائل شرعی اینها را من جوابگو بودم ، هر سئوالی که خواستند
از من کردند ، هر گرفتاری شرعی که داشتند من یاری شان کردم —

صبح و ظهر و شب، بمن اقتدا میکنند و حالا معلوم نیست روی چه اصل همه خدمات، علم و دانش و صحبت های مرا که بارها مورد تائید علمای بزرگ بوده از یاد برده و به سید چسبیده اند؟

* * *

اما موضوع فوری بر ملا شد. همان حاجی که از سیاست اعتباری رئیس بانک داد و فغان راه انداخته بود تصمیم میگیره که دیون شرعی خود را به آیت الله شهر که دانشمندی وارسته، بزرگوار، متقی و پرهیزگار بوده بپردازد. منتها میخواست کلاه شرعی درست کنه، یعنی یک تومان بده و ده تومان رسید بگیره!

حضرت آیت الله من باب نصیحت فرموده حاجی آقا کسی - دنبال شما نفرستاده؟ خودتان میخواهید وظیفه شرعی تون را انجام دهید.

انجام وظیفه شرعی نیز مستلزم حقیقت گویی و حقیقت خواهی است نه سالوس بازی و ریا کاری!

اگر میخواهید وجوهات خود را بپردازید با شرحی که خودتان دادید و ارقامی که خودتان ذکر فرمودید فلان مبلغ میشود. اگر دادید خداوند در نظر میگیره و اگر هم نه که کسی فعلا "باشما کار ندارد حاجی آقا از این فتوا شدیدا" میرنجه و برای تلافی سید یزدی رامی تراشد و آن الم شنگه را بر پامیکنه که شنیدی و میدونی!

* * *

وتازه از خود اون رسید خبرنداری؟

مرد وزنی مسلمان از طبقه پائین که زهد و

تقوای ظاهری آقا فریفته شون کرد بود ، دختر کوچک خود را برای اینکه بد آ
شیا د ان و فریبندگان هززه نیفتد و در ضمن تربیت نیکوی دینی پیدا کند به
اون آقا یزدی سپرد بود ند که تا سن بلوغ د رخد متش بمسائل دینی آشنا
شده و تکالیف شرعی بیاموزد و بعداً " خود آقا سرپرستی او را از جانب
پدر و مادرش بعهد گرفته و بشخصی که در نظر صائب آقا مسلمان و مؤمن و
نمازخوان بوده و بتواند دختره رو طبق مکتب تربیتی آقا اداره کرده و
همسر مناسبی تشخیص داده شود شوهر دهد . تا هم دختر شون
خوشبخت شود ، وهم خود شون نزد خداوند سرافراز . که فرزند مسلمان
و متدینی با اجتماع تحویل داده و دین خود را از این رهگذر ادا کرده
باشند !

اما چه کسی مناسبتر و مسلمان تر و

واجد شرایط تر از خود آقا؟ این مرد پنجاه ساله دختر کوچک را که هنوز از
سنین ده دوازده ساله تجاوز نمی کرد شخصاً " بحباله نکاح خود د ر آورده
و پدر و مادر دختر موقعی متوجه شدند که کار از کار گذشته بود !

* * *

(۱۲) امانت داری و تربیت دینی را دیدی پیشی ؟

حالا بیا انسانیت حسین بن علی (ع) را به بین و بد استان

ارینب بیاندیش :

ارینب زن عبد الله بن سلام فرماندار معاویه در عراق که -

معاویه بدستگیری عمرو عاص با تمهید و تزویر فراوان از چنگال شوهرش در آورده و میخواست که بازدواج یزید که عاشق بیقرار او بود در آورد. قضیه را حسین بن علی، سرور آزادگان، سالارانسانها، نور پاش روشنی ها، فهمید و او را خواستگاری کرد و ارینب بمیل و خواهش قلبی و باطنی خویش لوحه زرین ازدواج حسین بن علی را امضاء کرد و بهمسری پرافتخار او درآمد.

حسین (ع) چون از نقشه پلید معاویه و پسرش یزید مطلع بود با ارینب آنچنان بزرگوارانه . آنچنان مهربانانه و آنچنان مشفقانه رفتار کرد که ارینب در هاله ای از محبت فرو رفت! اما حسین ابتدا دست تصرف بسویش دراز نکرد . تا روزی عبدالله شوهر سابق ارینب که وعده ای جاه و مقام معاویه و ازدواج با دختر او را فریبی بییش ندیده بود نادم و پشیمان از کرده خود به جهت ازدست دادن ارینب عبورش به منزل حسین بن علی (ع) افتاد و ماجرای خود باز گفت .

حضرت حسین ارینب را بحضور طلبید و دردم

به ازدواج با عبدالله در آورد و گفت :

”خدا گواه است که او را بخاطر دارائی یا زیبائی اش بعقد

خویش در نیاوردم بلکه فقط میخواستم به شوهرش باز رسد . (۱)

پس ارینب را همانطوریکه پاکو منزله از منزل

۱- ص ۶۵ از کتاب مرانید که نوحه گزند اثر جرج جرداق مسیحی .

شوی خود بیرون آمد ه بوده ما نظور منزه و پاکد امن بد ست وی سپرد .

* * *

چرا د متومی جنبونی ، چه میخوای بگی ؟ پیشی

– چرا دنباله روی حضرت سید الشهداء و جانشینان

طاهرین او نیستیم و از حضراتشان تبعیت نمیکنیم ؟ یکبام ود و هوا

که نمیشود هر جا به منافع شخصی برخورد نکرد مسلمان بود و آنجا

که اندک تصادمی به منفعت شخصی حتی هوس شخصی پیدا شد ، پنبه

دین را زد و بفتوای شخصی عمل کرد ؟ !

آره جونم موضوع همینه ، منکه از اول برات گفتم ما اینجوری

هستیم . مگه برات نگفتن ، وقتی مرجع عالیقدرمان پیشوای بزرگمان

حضرت آیت الله بروجردی رحمت اله علیه ، سینه زنان ، زنجیر زنان وقمه

زنان را بوظیفه شرعی شون آگاه فرمود چه جوابش دادند ؟

– ” ما در سال ۳۶۰ روز تابع حضرت آیت الله هستیم و بفتوای^ی

مبارکشون عمل میکنیم . پنج روز از سال را هم تابع خویشتمیم و اجازه

میخواهیم بمیل خود رفتار کنیم . ”

* * *

(۱۳) آره ملوس من ما بیشترمون اینطوریم ، و از همین نظر است

که دیگران نیز بما تاسی میکنند و اعمالمان را حجت میدانند .

یکروز در معیت رؤسای ادارات در خانقاه^ه

دند

د راویش سقز دعوت داشتیم . در آنجا عملیات محیرالعقولی انجام میدا

که من شعر مانند سرودم :

دوش در خانقه درویشان
 پی تحقیق و پژوهش رفتیم
 من و جمع رفقا یاخویشان
 نه پی ذم و نکوهش رفتیم
 باد فونی همه حق گویانند
 در معنی بنظر میسفتند
 چه بگویم که چها فلاس شدند
 مشت خود بر سرمرات زدند
 تو نبودی که چه بر او کردند؟
 خنجر تیز به پهلو کردند

رئیس خانقاه که شیخ بر نو نام داشت فهمید و نزد من آمد
 و گفت: این گفته طنز را باو بد هم تا قاب کند و یادگار داشته باشد.
 و من قبول نکردم و گفتم: اینکه شعر نیست معراست و از طرفی چون
 عملیات شما از دیدگاه اسلام مردود است نمیتوانم برای آن نتیجه
 گیری مثبت کنم، گفت چرا؟ گفتم: برای اینکه همه عملیات شما خلاف
 شرع است زیرا وقتی حفظ نفس تا آنجا واجب باشد که روزه که یکی از
 واجبات دین است در صورتیکه برای بدن زیانبار تشخیص داده شود
 گرفتنش حرام است. در چنین صورت عمل شما که اینهمه بر بدن چشم
 گوش، معده و روده خود فشار میآورید و زیان میرسانید حرام اندر
 حرام است! و تازه این سرگرمیها کجای کار اجتماع را اصلاح میکند و
 کجاش به دین میماند و کجاش بوی تحزب و دسته بندی نمیده؟

شیخ برنوک که هیچ انتظارنداشت در برابر
 تقاضای محبت آمیزش چنین صحبت هائی بشنود یکمرتبه حرفم را قطع
 کرد و گفت: آقا اگر اینطور باشه؟ پس سینه زنی، زنجیر زنی و قمه زنی

شما چی؟

گفتم : دستورات دین و مراجع عالیقدر ما روشن است منتها

بعضی روی احساس شخصی عمل میکنند ؟

جناب رئیس د راویش که گویا از ابتدای سخنان من دنبال

جواب میگشت وقتی شنید ، ما بیشترمان بفتوای شخصی عمل میکنیم

گفت : حال که چنین است ما هم بفتوای خودمان عمل میکنیم ، هوحق

هوحق .

(۱۴) آره پیشی جون ، بهمین لحاظ و از همین دید است

که هر جا مصلحت اقتضا کند نرمش پیدا میشود و مقتضیات شخصی بر

ترازوی حقایق و واقعیت ها می چربد .

* * *

مگیادت رفته عمل آن آقای خرازی را ؟

اون مؤمن ظاهر متدین را که از کوچکی با چند رغاز حقوق

در دکانهای مختلف معنی سختی و مشقت را فهمیده و مزه بیرحمی

و ستم را چشیده بود ؟ دیدی که وقتی آبی بروده گرفت و صاحب نان

و پنیری شد با همسر وفادار و فداکار خود چه معامله ای کرد ؟

دیدی که زن مهربان خود را با چه وضعی از بین برد ؟

دیدی که وقتی زنش مسلول شد و در

بستر بیماری افتاد و پزشکان از معالجه اش قطع امید کردند و با آسایشگاه

مسلولینش بردند چه رفتار غیر انسانی در پیش گرفت ؟

روزهای اول و دوم رفت و آمد مرتبی داشت و با آسایشگاه سر میزد

و از زنش احوال می پرسید ؟ ولی وقتی نور امید در وجود همسرش

تابید و پزشکان مژده بهبودش را دادند

بجای آنکه از این خبر خوشحال شود ناراحت شد و رفت و آمدش را برید و دیگر با سایشگاه نرفت، تا آنجا که بیماری مسلول بیچاره در اثر انتظار رو به شدت گذاشت و حالش وخیم شد! و بعد از چند هفته که سر و کله آقا پیدا شد وضعی داشت غیر منتظره ، لباس شیک بر تن دستها حنا بسته ، و محاسنش خضاب جمالیه دیده و این وضع برای همسرش تعجب آور که چه اتفاقی افتاده که شوهرش از قیافه همیشگی بیرون آمده است ؟ وقتی با ایما و اشاره موضوع را استفسار کرد و مرد بدون ملاحظه و پروا با وقاحت تمام گفت : از تو نا امید شده بودم رفتم و همسر دیگری اختیار کردم .

چنان بر مسلول بیچاره اثر کرد که شب را بصبح نرسانید !

* * *

متاثر شدی پیشی؟

حق داری این رسم وفا داری نیست ، این رسم مشارکت زندگی نیست ، ولی چه باید کرد ، ما ظاهراً "مسلمانیم و اینها رو وظیفه شرعی خود میدانیم! همان وظیفه ای که حکم میکند به تو حیوان عزیز و ناتوان باین دیده نگاه کنیم و ترا مضر و خطرناک بدانیم !

اگر موی تو سرطان زا باشد که از قدیم در خانه ها بوده ای و با مردم سر و کار داشته و با خانواده ها مانوس بوده ای ، کمتر کسی جرم مردنش را بگردن تو انداخته .

ولی اعمالی از قبیل این آقای خرازی با کسی که یک عمر بهش محبت کرد هو با سختی هاش ساخته و سرا انجام مزدش را در چنان موقعیتی ود رچنان

مکانی بآن طرزاد کرده ، آیا از سرطان بالاتر و بدتر نیست ؟ مگر سرطان چه میکند که عمل اون آقا نکرد ؟

اعمال ما ، رفتار ما ، اندیشه ما ، همه دستخوش جانفرو سائیهاست پیشی چون ولی هیچکدوم توجه نداریم قبول نداریم ملتفت نیستیم و فقط باین رسیده ایم که موی تو نماز نداره و سرطان زا است؟

نماز ما در چه شرایطی قبوله ؟ با اینهمه دغلا کاریها ، این همه تقلب ها ، اینهمه دروغ گفتن ها ، مال غصب خوردن ها ، در زمین غصب زندگی کردن ها ، مال حرام خوردن ها ، غیبت کردن ها ، تهمت زدن ها ، و باز هم معتقدیم نماز درست و حسابی میخوانیم و واجد الشرایطیم؟

کی خود را شناخته ایم ؟ کی بوظیفه خویش آگاه بوده ایم ؟ کی از احوال قوم و خویش آشنا و همسایه پرس و جوی صمیمانه کرده ایم ؟ کجا دست رافت و عطوفت بر سر یتیم کشیده ایم ؟ کجا بهمسایه رسیده ایم ؟ کجا در دمندی را استعمال کرده ایم ؟ اینها همه وظیفه ما است .

اینها و صد ها موضوع دیگر است که اگر درست عمل بکنیم ما را بسرحد والای انسایت و کمال میرساند و نماز ما را مورد قبول میسازد . والا ما مستیم مست باد غرور ، مست نخوت و خود پسندی ، مست گنهکاری ها ، و معصیت ها ، مست از خود بی خبری ها و بیگانگی ها .

که گفته اند :

نماز مست شریعت روانمیدارد ، نمازمن که پذیرد که روزوشب مستم !

* * *

(۱۵) خوشحال شدی پیشی جون :

ازچی؟ مثل اینکه راه فراری ازین بست خود پیدا کرده‌ای و -

چاره ای یافته‌ای؟

خدا کند اینطور باشد ؟

امانه‌این مستی‌ها ، بحال تو سودی ندارد ، اگر می‌بینی در باغ فردوس تهران برات مسابقه (انتخاب زیبا ترین گربه) میگذارند و هم جنس‌انت چون راس سوما - میس توما - منگوله - زنگوله - راد رآن شرکت میدن و خرج روزانه‌شان را از هشتاد تا صد تومان اعلام میکنند و ویزیت دکترهای آنها را از صد تومان ببالا میگویند و در حالیکه در هند ترکیه ، لبنان ، ویتنام ، افریقا ، انسانها از فرط گرسنگی ناشی‌ه‌از زلزله ، جنگ ، استثمار ، تبعیض نژادی کشتار بیشمار میدن ، عشرت طلبان ایران برای شرکت در جشن زیباترین شماها (گربه ها) بلیط ورودی سیصد تومانی میخرند و راحت طلبان خارجی در گوشه‌ای از دنیا ، ملکه زیبائی جهان انتخاب میکنند و به دوشیزه (جا کارتایی) افسر و عصا و بدوست تو (رمئو) جام زرین زیبائی عطا میکنند ؟ (۱)

۱ - مسابقه انتخاب زیباترین گربه در باغ فردوس تهران شب —

۳۵ / ۹ / ۵ جراید

اینها اثرات همان مستی‌های خود -

پسندانه است و نمیتواند برای توجنبه‌کلی داشته باشد. و خیالت را آسوده

کند تو باید راه دیگری بیابی که مطمئن‌تر و اطمینان‌بخش‌تر باشد .

اوه ، یادم آمد بیا برای رفع مشکلک بدعا و نیاز متوسل شو !

دعا ده محله مون رو که می‌شناسی که کارو بارش از هزاران -

تحصیل کرده و دود چراغ خورده بهتره؟ منزلش همیشه پر از مشتری

و نیازمنده . شهری ها با اتومبیل آخرین سیستم بدیدارش می‌شتابند

و روستائیان با الاغ و استر و دستهای پر از مرغ و خروس و تخم مرغ

و سرشیر که در تهران ما حکم کیمیا را دارد !!

در منزلش از سیر تا پیاز ، اوسپیدی گچ تا سیاهی ذغال، از

شیر مرغ تا جان آدمیزاد پیدا میشه ، و علاوه بر نفوذ کلام سیمای

جذابی هم داره !

چندی قبل شایع شد که برای دوا به زن عقیمی که بچه دار

نمیشد گفته بود دعائی بهت میدم که باید همیشه همراه داشته باشی

و بهترین جا را برای اینکار زیر ناف زنیکه تشخیص داده و

* * *

(۱۶) بدت آمد ، خجالت کشیدی؟

آفرین بر تو پیشی که از خیلی از باغیرتان اینجوری غیرتمند

تری، ولی این حرفها برای فاطمی تنبان همیشه ، فکری بکن که از این -

مخمصه بیرون بیائی و بیش از این مضروب بی خاصیت جلوه نکنی !

ازمن میپرسی چه کنی؟ و میگی : اگر بی‌بوو خاصیت بودی -

خداوند ترا چنین خلق نمی‌کرد! حتماً در وجود تو خواص و مزایایی هست؟
آری پیشی جون ، منتها نمی‌گذارند که نمایان شود . مثل
هزاران موضوعات دیگر ، ولی عیب تو بدنیا و آخرت مربوط میشه .

دنیا رو که همیشه باین آسانیه‌ها برای

خاطر تو پیشی مامانی ول کرد ؟

آخر اگر خودت باشی - اینهمه زرق و برق ، تعینات تفریحات

سالم و غیر سالم ، زینبا زیبا ، قماربازیها ، حق کشیها ، بی‌انصافی

ها ، کم فروشیها ، و هزاران امثال اینها را که از رهگذر انجام هر

کدامش کلی منفعت و حظ می‌بری ، ول میکنی و به يك گریه که به نمک

کوری و نمک شناسی معروف است دل می‌بندی؟

چرا اینطور بمن زل زدی پیشی؟

نمک شناسی خودمان را برخم میکشی ؟

حق داری پیشی ، ما هم قدر نعمت های فراوان خدا را نمی

دانیم ، اگر میدانستیم وضعمان از این بهتر بود .

اما تو هم لوس نشو . پای خدا را بمیان نکش ، که نه تنها من

وامثال من بلکه عقلای عالم هم در کارش حیرانند ، و عقل دربارهاش

قاصر و کاملاً "مبهوت و سرگردان !

از یکطرف موجودی خلق میکند که در مقابل شهوت ، زن -

مقام - جاه و جلال و انواع تعینات آن اندازه ضعیفه که مجبور میشه

برایش پیغمبر و هادی و امام بفرسته ! و چون می‌بینه باز هم نمیشه -

آنوقت به بهشت و جهنم نوید میده و میترسونه و سرانجام هم

ای ناقلا پیشی دیدی وقتی بتو گفتم که نه دنیا دارم نه
آخرت حق داشتم ؟

دنیا را که دیدی ، اینهم آخرتیه که باید استغفار کنم و
جواب پس بدم ، تازه در اینش هم حرف دارم : سؤال و جوابها
اگر آزادانه باشه و بمن اجازه حرف زدن بدهند و عقل و هوش و ذکاوت
و زبان و بیان و حواسم را بهم بازگردانند شاید بتوانم حرفی بزنم
حرفهایی که همه میدانند و میترسند بر زبان جاری سازند . ولی هر
چه باشه من خوشحالم - خوشحال از اینکه اقلاً " من یکی با خودم
دورویی نکردم و هر چه در دل و اندیشه داشتم روراست بیان کردم
و شاید همین امتیازی باشه ؟

زیرا اینها که من گفتم همه اش معجونیه از
اندیشه های مردمان است منتها آنها
جرأت ابرازش را ندارند و تصور میکنند
که خدا از باطنشان بی خبره ! !

اینها چشم عبرت بین ندارند و خود را گول میزنند والا چه -
بگویند و چه نگویند ، چه بروز بدهند و چه ندهند ، نیتشون آشکاره
و برای خدا کاملاً معلوم و مشهوده (۱) = در صفحه ۴۲ پاورقی ۱
مگه در المپیک ندیدی دستگاههای الکترونیک کوچکترین
حرکات قهرمانان را ضبط میکرد و بعد از انجام نشونشون میداد ؟
مخصوصاً وقتی که حرکات آنها را آهسته

میکرد، ریزه کاریهای آنها حتی در زیر آب کاملاً مشهود بود .
خوب خدا هم که خالق آدمی است و دستگاههای ضبط و
ثبت و عکاسی اش کاملاً قوی است و از همه حالات، کردار ، رفتار
و نیات مردمان آگاهی دارد چه احتیاجی دارد که بشر منویات درونی
خود را بروز بده یا نده ؟ (۲)

منتها ، ما خودمان را گول میزنیم و تصور میکنیم که خدا از
درون ما بی خبره ، و اینهم از کلک های ماست ، و اگر بدانیم که
قضیه آنطور نیست که ما می پنداریم ، اقلاً " خودمون رومی شناسیم و معلوم
میشه که اغلب مون خدا شناس نبوده و همه اش بر این بوده ایم که با
ظاهر سازی خدا را گول بزنیم و نمره ممتاز بیاوریم !

باور کن پیشی که بیشتر مون خدا شناس نیستیم و اگر هم
حرفی میزنیم لفظی است و پایه ای ندارد ، از تو می پرسم ، این شیوه
خدا شناسی و رسم بندگی است که ما داریم ؟

بیشتر مون همه ش از ترس ادعای خدا

شناسی میکنیم ، تازه آنها ادعا، نه عمل ، و اگر جز این بود کارو بارمان

۱ - آیامی پندارند که ما سخن و راز آنها نمی شنویم؟ آری می شنویم
ما موران ما که با آنها بند همه گفتار و اعمالشان را ثبت میکنند . سوره
۴۳ آیه ۸۰ قرآن رهنما ۰ = تفسیر صفحه ۴۱

۲ - وقتی دو فرشته (گیرنده اخبار) از چپ و راست او نشسته اند که
خبرهای او را میگیرند کلمه ای بر زبان نمی آورد مگر اینکه کاتب اعمال او
ثبتش کند . سوره ۵۰ آیه ۱۸ و ۱۹ - قرآن رهنما ۰

پیشی جون - يك جمله بگم خلاصت كنم :

دینی که هر يك از ما ادعا میکنیم بآن ایمان داریم دین -
اداری و بازاری است نه دین الهی ! ! هزار و چهارصد سال است
که تو گوش ما میخوانند . چرا آدم نشدیم ؟
آخر کجای کارما بمردمان خداشناس و مطیع و فرمانبردار میماند ؟
و کجای عملمون نشانه‌های از طاعت مخلوق به خالق است ؟

* * *

(۱۷) من بایکی از عرفای حقیقی ، متقی و بی نیاز آشنائی داشتم
به سرای او مردی میآمد که ظاهراً " مریدش بود این مرد از بد و ورود
تا ختم خروج همه اش ایستاده . همه اش مؤدب ، همه اش دست به
سینه و آماده‌ی فرمانبرداری بود .

میدونی چرا ؟ چون در آن مرد عالی مرتبت روحانی چیزی
دیده بود که نشانه‌های از بندگی خالصانه و مخلصانه بود ولی از تومی
پرسم پیشی جون ، ما هنوز نتوانسته‌ایم مانند آن مرید مراد خود -
خداوند را بشناسیم ! والا اینکه طرز بندگی و مریدی نیست ؟ اگر بود و
ما واقعا " خداپرست و خداشناس بودیم دیگر باین همه ادارات پر
زرق و برق و افراد قد و نیمقد احتیاج پیدا نمی‌کردیم و مهره کمرمون از
روی نیاز و طمع پیش‌آت و آشغالای و الا مقام اداری شل نبود و این
همه دولا و سه‌لا نمیشدیم !

آری اگر کارهای ما همه‌اش مطابق دستور و مورد نظر خدا بود ، و

همیشه راست و ریس و صادقانه و صمیمانه با هم رابطه و رفتار داشتیم قدر همدیگر را میدانستیم ، به حق و حقوق خود قانع بودیم -

دیگه احتیاجی نبود تا سنگ اندازان جامعه ما را با قلاب دلخواهنا
با اینطرف و آنطرف پرت کنند . و مانند آتش چرخون د و سرخود بگرد و نند و
آنوقت دستها شون ، دستهای پینه بسته‌ی از گوشت و خون ماد را اثر گرمای
آتش د فعلاً "واشد" و یکمرتبه ولومون کنه و هرکد و ممون رو بطرفی بیندازه !
(۱۸) بین ملوس ، چقدر مرا بحرف آوردی ؟ و آخر سر هم
راضی نشدی ، فعلاً "برو بخواب تا صبح کسانی راکه برات پا پوش -
دوخته اند بیاییم و نشونشون کنیم .

* * *

دو روز از گربه ملوس من خبری نشد ، روز سوم که همسر برای
کنترل کولر خانه به پشت بام رفته بود صدای ضعیفی شنیده بود که
در هوای گرم آفتاب داغ تا بستون ناله کنان استمداد میطلبید ، و ه
چه میبیند ، گربه نازنین را مشاهده میکند خونین و مالین یکدست از
دست داده و قادر بحرکت نیست

او را به پائین میآورد و در اطاق خنک پس از خوراندن مقدار شیر و
گوشت زخم دستد یگرش را مرهم نهاد و با پارچه نظیفی تشک نرمی برای او
درست کرد هود رهمانجامی خواباند .

منکه از آرم آمد ما جرا برایم بازگفت . بسراغ پیشی رفتم خوابید ه بود و
ناله میکرد . تا مراد دید خواست برخیزد نتوانست بمن نگاه میکرد و ناله میکرد و
بازبان بی زبانی ظلمی که بروی رفته بود شرح میداد و آرامشک میریخت ،

دلم یکپا رچه ریش شد و غمی سنگین بر جانم مستولی گردید . خواستم
مانند همیشه با او هم صحبت شوم و راز و نیاز زکنم ولی غم و بالا ترا ز این بود که بتوا
حدس زد این نقص عضو و مزید بر عیوبی شده بود که در اطرافش صحبت
میکردیم ! واقعا "سه پلشت آورد بود ؟

* * *

آنروز را با او همدلی کردم و غمگساری نمودم : "ولی شکسته
استخوان داند بهای مومیائی را " منکه دست و پایم سالم بود چگونه
میتوانستم به عمق درد او پی ببرم و عمیقانه با او غمگساری کنم ؟ متاثرانه
زبان گرفتم :

— پیشی جون ، کدام بی انصاف با تو چنین رفتار کرده ،
پیشی من دیدی ، دیدی که :

" بشر جز شر بزیر سر ندارد بجز این تحفه دیگر ندارد
دیدی آنچه تا بحال برایت گفته ام ذره ای بیش نیست ، دیدی که
قطره ای در برابر دریا است ؟ این بشر تا بحال هیچگاه خود را
نشناخته و نمیداند سرا پا شور و شراست .

نمیداند که برای همین شور و شرهای عجیب شده در خون اوست که
رهبران دینی میخواهند دهنه به احساسات پر شور و شرا و بزندان و طغیان—
های گوناگون او را به افسار بکشند ، و آبی به آنروز که این شور و شرها ز ما مدارشوند
یا کاری مهم بدست گیرند آنروز است که دنیا را بآتش میکشند کنه و
مرتبه کشیده اند و خدا بسومی رحم کند ! !

این بشر هیچگاه طالب عدالت و مساوات و برابری نبود هوهر

چه گفته و میگوید همه اش کلاهی است دروغ که به سر خود میگذاشته !
نگو که این سخن را از روی ناراحتی و عصبیت

بلائی میزنم که بسرتو آورد هاند !

نه ، من مثال روشن و دل قاطع و محکمی برای این موضوع دارم .

* * *

(۱۹) ببین ، از دید گاه ما مسلمانان ، آنانیکه خارج از دین ما هستند کافرند ، پس با اونها کاری نداریم ، با خود کار داریم که دم از اسلام ، دین و شریعت مسلمانی میزنیم و خود را بالاتر و منزله تر از همه میدانیم ، و معتقدیم هم دنیا داریم وهم آخرت ،

و حالاً در بین همین ما مسلمانان پیدا شدند کسانی که بهترین حکومتها^ی سعادت آمیز و معدلت گستر علی بن ابیطالب (ع) را که بتصدیق دوست و دشمن حکومتی سالم ، عادل ، خوشبختی زا و پراز عدل و انصاف مساوات برابری و برادری بود نخواستند و نپسندیدند و حضرتش را شهید کردند!

همانهای که : ” نمازشان ترك نمیشد و پیشانی شان در اثر سجده زیاد پینه بسته و روزها روزه گرفته و شبها به نماز شب و تلاوت قرآن میپرداختند ” (۱) همان خوارج که ابن ملجم ملعون از آنان بود .

” لعنت خدا بر ابن ملجم باد و نفرین ، نفرین گران و هر که دید

۱- تاریخ خلفاء بنی امیه و بنی عباس تألیف محمد جواد مغنیه .

بدنیا گشود و هر که بُرد و هر چه از عدم پدید گشت، نفرینی که چشمه ساران بخشکند و سبزه زاران بسوزاند و شرر عدم بر زمین پراکند و همی شرار افشان باشد . لهیب چرکین و دم گدازان دوزخ بر نهادش .”

” چه میشد اگر دنیا میگذاشت علی ابن ابیطالب دو گام

بدلخواه بردارد و همه چیز را دگرگون سازد ؟

” ولی دنیا نخواست که همه چیز دگرگون شود ” (۱)

میدونی چرا پیشی .

برای اینکه بشر از روز اول بایی بند و باری و لا ابالیگری

مانوس بوده و هیچگاه باطنا ” نمیخواست احساسات غلط و هوسرانانهاش

مهار بشه و همه حرفها و دعاها و راز و نیازها را هم فقط برای این

انجام داده که سرپوشی بطغیان درونی خود بگذارد و با سالوس و

ریا نهاد باطنی خود را مخفی نگاهدارد .

و این همانی است که من از اول صحبتتم با تو

پیشی عزیز و ملوسم بیان کردم و گفتم که تود رد ست این طبقه اسیری و تابع همین

مردم و گرفتار همین مردم . اگر کارشان درست شد برای تو هم فکری

خواهند کرد و گرنه وضعیت از این بهتر نخواهد شد تا دنیا دنیا

است موی تو نماز ندارد و سرطان زاست و گرفتاریت همینه که الان

هم هست !

۱ - از کتاب مرانید که نوحه گزند ، اثر جرج جرداق مسیحی ص ۴۴-۴۵

(۲۰) دیگه خیلی از شب گذشته — شب بخیر پیشی عزیز و —

بیچاره‌ی من ، امیدوارم راه فرجی برایت پیدا شود .
 هه! گرگ و میش بود که غلتی زدم و خواستم برای نماز
 از خواب بر خیزم که صدای گریه‌ای شنیدم دست گوش دادم همسرم
 بود — سراسیمه از خواب برخاستم و بطرف صد ارفتم .

در اطاق دیگر جایی که اطاق خراب گربه عزیز و ملوس
 من بود ، همسرم دوزانو نشسته وهای های میگریست ، جلدرفتم ، از منظره
 ای که دیدم بی نهایت متأثر شدم ، پیشی نازنین من مرده بود و همسرم
 بالای سر او دستهایش را بصورت گرفته و باسوز و گداز زیاد گریه میکرد .
 من نیز با او همزبان شدم :

پیشی عزیز ، گربه ملوسم

از مردنت هم متأثر شدم و هم شاد .

متأثر از اینکه تودوست ملوسم را که

مدتی بامن همفکر بودی و الهام بخش گفته‌هایم میشدی از دست دادم ، گر
 چه من و همسرم ریذیرائی از توبه هیچوجه کوتاهی نکردیم ، ولی خوب می —

دانستیم در این اواخر از رد بی دستی بی اندازنا راحت بودی .

مخصوصاً ” واقعه‌ی پریروز را هیچوقت فراموش نمیکنم ، که خواهرت

بعد از د و روز مفارقت بدیدارت آمده و پوزه بیوزه تو کشید و لحظاتی

بهمان حال ماند . و من آنوقت بقدری ناراحت شدم که حد نداشت . زبان

شمارا که نمی فهمیدم ولی احساس میکردم باهم از خاطرات شیرینی که داشتید

ودر جلوی من بارها بسروکول هم پریده و جست و خیز شادانه‌ای –
میکردید رازو نیاز میکنید، و بجان کسی که بخاطر از دست دادن دو
سیرگوشت ریختن خونت را جلال دانسته و بقصد کشت کتکت زده و
از یک دست محروم کرده نفرین میکنید، آره، نفرین هم داره.
واقعا "مسخره‌است اینهمه می‌برند و
می‌چاپند و بالا میکشند و بعناوین مختلف سرصغیر و کبیر کلاه میگذارند و
یکدیگر را سرکیسه میکنند حرفی نیست!

شق و ورق، سالار و سردار راه میروند و بزمین و زمان فخر میفروشند ولی
اگر دوسیر و نیمگوشت از مال باد آورد هی پراز فسق و فجور، وبال و مظلمه آنها
را از روی گرسنگی بخوری، با آنکه میدانند گرسنه ایمان ندارد، باز جانست
ابقاء نمیکنند و تیشه بریشه حیات میزنند!

مگر قیمت دوسیر و نیمگوشت که یکزمان
پنجشاهی بود و حالا هزارشاهی میشود اینقدرها مهم است که باید برای از
دست دادن آن حیات ذیروحمی را قطع کنند و از بینش ببرند؟ • نیازم
باین ارزیابی ارزشها!!

* * *

آره، حالا که از دنیا رفته‌ای و همه چیز برایت روشن شده
و روح در آسمانها در پرواز است و طیران دارد، بهتر میتوانی با
خدا تماس بگیری و از خالق یکتایت بپرسی؟

راستی او این مقررات را در اختیار این جنس د و پا گذاشته
یا بشر خودش، چون اوضاع را پس دیده و پرس و جوئی در بین نبوده
با فك و فامیلش جمع شده دسته جمعی زور و قدرت پیدا کرده و هر

چه خواسته کرده و هر بلائی که خواسته سرتو در آورده است؟! یادت نره، الان بهترین فرصته که دامن خدا را بگیری و داد دل بستانی، نترس، اون خدائی که تومی بینی، با این خدائی که ما بزبان می‌آوریم خیلی فرق داره، خدائی که تو افتخار تشرف به آستانش را داری، همان خدائی است که از روز اول همه را یکسان - خلق کرده و برای همه خوبی خواسته و خلق کرده. عدالت خواسته و خلق کرده، مساوات خواسته و خلق کرده، آزادی و آزادی خواسته و خلق کرده، مخصوصاً: این آزادی را کاملاً از خدا بپرس که نکند من دروغ بگم، به پرس چقدر ارزش دارد، چقدر گرانبهاست چقدر پر قیمت است؟

این آزادی همان آزادی است که وقتی میرفت که زوال پیدا کند بهترین، محبوبترین، و شایسته ترین مخلوق خدا (حسین بن - علی بن ابیطالب) علیه السلام، با ایثار خون خود و یاران و اعوان و انصارش آنها را آبیاری کرد و نهالی را که جد مکرش حضرت محمد بن عبدالله (ص) باز زحمات و مشقات زیاد بارور کرده و میرفت که بخشکد و از بین برود - آنچنان سیراب کرد که پر بارترین میوه حیات لقب گرفت و انسانیت را جلا داد.

و تا دنیا دنیا ستانسانیت، تاج آزادی و آزادی خود را از حسین

بن علی (ع) دارد و به حسین ابی‌علی (ع) مدیون است.

و در حاشیه همین موضوع خواهی فهمید که چرا نگذاشتند این شهد شیرین حیات بکام همه ریخته شود و بجای اینکه فلسفه -

حقیقی و واقعی قیام حسینی را بر ملا کنند و شعار و دثار خود قرار دهند: قضیه را معکوس جلوه دادند و من تو و ما را از مسیر حقیقی و منظور واقعی منحرف ساختند .

اصلاً " میدانی این انحراف مسیری که در تبیین واقعیت قیام حسینی رخ داده است سرچشمه اش کجاست؟ اگر از آن مرد روشن و سیاسی نابغه بپرسی؟ میگوید سرنخ دست استعمار است !

* * *

(۲۱) پیشی مرحوم - خیلی داستانها ماند که نمادی برات بگم برات نگفتم : آن زمان در سالهای خیلی پیش یکی از علمای قزوین هنگام مراجعت از مکه چه دیده بود ؟

میگفت : باعد های از همشهریان در هوای لطیف بغداد - نزدیک شط قدم میزدیم که رفقا راهی حمام شدند و من یکی بقدم زدن پرداختم تا آنها مراجعت کنند .

دفعتا " دیدم مردی که لباس پیشخدمتی سفارت را داشت مقابل آمد و مرا با اسم خواند . متحیر شدم ، ابا کردم و پاسخی ندادم بعد اسم و مشخصات کامل را ذکر کرد . ناچار پذیرفتم و حاجتش را پرسیدم ؟ ، گفت : جناب سفیر انگلیس شما را احضار فرموده اند . - متعجب شده و گفتم : مرا با سفیر کاری نیست ، گفت : اگر تشریف نیاورید مجبورم بزور متوسل شوم ، گفتم : رفقایم بر میگردند و دلواپس میشوند ، گفت : مراقبشون هستیم .

در معیت او بسفارت رفتم و بعد از اندکی انتظار داخل -

اطاق سفیر شدم ، رویش بخیا بان و پشتش به در ورودی بود ، سلام کردم رو بر گرداند و جواب سلام مرا داد و تعارف بنشستن کرد ، - نشستم ، چای آوردند ، نخوردم ، اصرار کرد ، ابا کردم ، دفعتاً " اسم کوچک مرا برد که : " فلانی ، چرا نمیخوری ، می ترسی نجس باشد ؟ اختیار داری آقا - من پنج شش سال در نجف با تو هم حجره بودم و با هم در یک کاسه غذا میخوردیم ، بعد خود را معرفی کرد و گفت :

- وقتی میرزای شیرازی حکم تحریم تنباکو را صادر کردند و همه ی مردم ایران یکپارچه حتی اندرون دربار ناصری قلیانها را شکستند ، دولت فخیمه انگلیس باین فکر افتاد که چاره ای بیاندیشد و تدبیری کند که با نیروئی قوی تر از دولت سروکار دارد .
برای این منظور بفرآفتاد اول از حقایق دین مبین اسلام مطلع گردید و روی این اصل عده ای از مامورین وزارتتی خود را بعنوان طلبه به نجف برای تحصیل فرستاد که من یکی نصیب تو شدم و در حجره تو مشغول تحصیل گردیدم ، و می دیدی که چقدر درت علم و آموختن وسواس داشتم و با دقت و موشکافی مسائل را بررسی و تحقیق میکردم تا سرانجام بدرجه اجتهاد رسیدم و پس از اخذ گواهی اجتهاد با بدرقه شایانی که خود شاهد آن بودی بوطنم باز گشتم و گزارش کار خود دادم .

دولت فخیمه ، پس از بررسی مسائل و آشنائی بفوت و فن و ریزه کاریهای دین اسلام ، برای از هم پاشیدن اتحاد محکم و خلل

ناپذیر روحانیون شما دو نظر داد :

اول - رخنه در اعتقاد مُسَلَّم و استوار مردم بوسیله صدور

حکم ناسخ و منسوخ از طرف علما .

دوم - برچیدن قرآن از مدارس به بهانه اینکه بچه‌طهارت

ندارد و خود قرآن فرموده : لا یمسه الا المطهرون .

* * *

(۲۲) پیشی مرحوم ، این ماجرا را روزنامه صدای قزوین سی

سال پیش نوشته بود و حالا تا امروز که من برایت بازگو کردم د رحدو

یک قرن میگذرد و اوضاع کاملاً " فرق کرده است .

اکنون بحمدالله ، قرآن این کتاب آسمانی ما ، این کلام-

الله مجید ما ، این دستورات روشن آفریننده ی ما ، دوباره به

دبستانها و دبیرستانها و دانشکده ها راه یافته و روشنی بخش

نوباوگان و جوانان و امید بخش پدران و مادران گردیده است ، و

آن شیر برفی هم در آفتاب تموز ایران آب شده و از بین رفته و تمام

افتخاراتش را از دست داده و فعلاً " بافتخار قانونی شدن هم جنس

بازی مباحی گردیده است !

آخر ایران مهد شیران است و روبه‌پان بیهوده خیال می‌کردند

می‌توانند با این شیرژیان در بیفتند و بخیال خام خود مهارش سازند

خیال نکن اینحرفها را فقط از روی احساسات وطن پرستانه

و ایراندوستانه می‌زنم ، خیر ، به نمکی که با هم خورده‌ایم سوگند

مهد شیرانی را که اسم بردم حقیقت دارد ، حقیقت محض .



در شهریور ۱۳۲۰ که ایران عزیز ما ، مهد شیران ما ،
لانه سگان و خانه خوکان شده بود و فریاد عده ای از جوانان ساده
لوح با شعارهای دلخوش کننده (مرده و زنده باد) فضای آرام -
کشورمان را پر کرده بود ، دل من نیز مانند هزاران فرد وطن خواه
آکنده از غم و اندیشه اینکه : نکند خدای نا کرده ایران عزیز ما پایمال
سم ستوران اجانب شود و قومیت ، ملیت و مذهب ما دستخوش
ودکا نو شان کرملین و ویسکی خوران هم پیمانان شان گردد ؟

این فکر مدام به مخیله من نشتر میزد و خواب و آرام مرا سلب
و ادا کرده بود که دائما " از خود بپرسم که عاقبت کار بکجا میانجا^{مد؟}
روزان و شبان با همین اندیشه دست بگیربان بودم تا شبی
از شبها در مدرسه حاج شیخ عبدالحسین پاچنار تهران که محل
سکونت من و عده ای از محصلین سایر شهرستانها بود خواب دیدم :
- آسمان پر ستاره و هوا صاف و بدر نور افشان است و فضای
کشور را به بهترین وجهی نورانی کرده است . همانطور که محو تماشا^ی
ماه شب چهارده بودم دفعتا " دیدم پرده ای از ماه بکنار رفت و سبز
پوشی نقاب دار در تمام سطح منور ماه چهار زانو نشسته و شمشیری
روی زانوی خود نهاده ، خوب که دقیق شدم دیدم آن بزرگوار
شمشیر از نیام کشید و روی نیمی از ماه خطوطی ترسیم کرد و بمحض

اینکه شمشیر به غلاف گذاشت . در سرتاسر مسیری که حضرتش خط کشیده بود بچه شیرهای فراوانی نمایان شدند و روبروی حضرت نشستند .

هیجان زده از خواب پریدم و فردا صبح بیدارم مروی نزد پیر مرد کهنسالی که سید شمس نام داشت رفتم و خواب خود بیان کردم لبخند زنان گفت : ناراحت بودی و گمان میکردی ایران دارد از دست می رود گفتم آری ، گفت : تعبیر خواب جواب ناراحتی تست .

– ” آن بزرگوار حضرت صاحب الزمان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف بود هوبا کشیدن آن خط و نمایانیدن آن حیوانات فرموده : نگران نباش ، سرتا سر ایران تحت توجهات ما و حمایت این بچه شیران است و بازیچه هر خام طلبی نیست ، خاطر جمع دار و اندوهناک مباش ” .

* * *

گرچه مرحوم ، آری و صد آری که ایران تحت حمایت بچه شیران است. میخواهی بدانی که این بچه شیران چه کسانی هستند ؟ آنان نواب امامان ، مراجع عالیقدران ، پیشوایان دینمان میباشند آنانند که محضرشان ، صحبتشان ، کلامشان ، کردارشان ، رفتارشان پندارشان، جلا دهند روح و جان . تقویت کنند عقیده و ایمان، رهنمای سعادتمان . هادی راهمان – رهنمون نیکیختی مان بوده

و همچون خورشید درخشان بر تارک حوزه های علمیه نجف اشرف،
مشهد مقدس، قم و پیروان عامل و درست کردار خود میدرخشند و
نور افشانی می کنند، با هزاران محنت میسازند، چون شمع میسوزند
و بما روشنی میبخشند. اینان همان بچه شیرانی هستند که حضرت
در آن شب روحانی در مهبط ماه بمن نمایانید.

درد صمیمانه برآنان هزاران درود.

اما پیشی مرحوم، گرچه حالا دوباره قرآن بدستانها و
دبیرستانها راه یافته ولی با آن زمان فرق بسیاری کرده است.
آن زمان صفا و سادگی با معنویات همراه
بود و توأم میشد و حالا بعکس. اکنون در کنارش
وسائل طرب و لهو و لعب نیز جلوه گری خاص
دارد. و با اینوضع روح حساس و آئینه نمای
جوان معصوم که گیرنده وقایع و حوادث است.
متحیرانه سرگردان است که کدامیک را بپذیرد؟
و با توجه بساختمان هوس بار انسانی که بیشتر
بلهویات انعطاف دارد تا بمعنویات، مسلماً
گرایش بآنطرف بیشتر است، چه خوبست هرچه
بیشتر از برنامه های هوسرانانه زده شود
و به معنویات افزوده گردد. چه خوبست خدا
کند.

(۲۳) خب، کجا بودم و از چه مقوله سخن میگفتم؟

یاد ما آمد صحبت از تأثرات ناشیها از

فقدان تو بود. از این بود که مردن تو چه اندازه بر غم ما افزود و نا را حتم کرد مخصوصاً

صا " یاد آوری لطفی که بمن کردی و حقی که از رهگذر آن بگردنم داری !

یاد ته ؟ آنروز که صاحبخانه ام پیغام داده بود که چون

میخواهد خانه اش را بفروشد باید جائی پیدا کنیم و خانه را تخلیه

نمائیم و من و همسرم هر چه گردیدیم و هر قدر تجسس کردیم خانه

مناسبی پیدا نکردیم و پس از چند روز که خسته و کوفته و نا امید بخانه

برگشتیم ، ترا دیدیم که با نقص عضو و فقدان یک دست جلو آمدی و

خود را بیای من و همسرم انداختی ؟

و پس از اینکه غذایت را خوردی و به جایگاه خودت که در زیر

مبل بزرگ منزلمان بود رفتی ، من نیز تا آنجا بدرقه ات کردم و همینکه

میخواستی بخوابی جلو آمدم و سرم را بزیر مبل آوردم و ماوقع برایست

گفتم و تأیید کردم که :

پیشی جون اگر بنا باشد این منزل را تخلیه کنیم نمیتوانیم

ترا با آنوضع بخانه دیگر ببریم و در نتیجه تو آلاخون و آلاخون میشی

و از بین میری ، و برای اینکه بچنین سر نوشت دچار نشوی از خدا

بخواه که برای تو هم که شده صاحبخانه را از فروش منزل منصرف کند

و چه زود درخواست تو پذیرفته شد و ما کماکان در خانه

استیجاری مان مستقر شدیم .

دیدی پیشی ؟ دعای تو چقدر برای من ارزش داشت و چه

اندازه آسوده ام کرد ؟ دیدی که چقدر ارزش داری و آن اندازه هم

که میگفتند و خیال میکردی بی خاصیت نیستی ، دیدی که من حق دارم از رفتنت متاثر باشم و عزا داری کنم ؟

* * *

و اما شادم ، از اینکه از غم دنیا رستی و از رنج دست – شکستگی و وبال مردم شدن نجات یافتی .

آخر در این دوره زمانه که دست و پا
ود و گوش و چشم برای آدمیزاد کم است
و مجبور است اغلب مواقع دست و دپای
دیگر هم قرض کند تا بتواند گلیم زندگی
محقر خود را از گزند حوادث سلامت بیرون
آورد ! تو حیوان کوچک دپا و یکدست
کجا می توانستی در این اوضاع بلبشو به
گرداب هولناک مادی گری بیفتی و جان
بسلامت ببری ؟

چه بسیا رکسانی از توزرنگ ترودست
وپادارتر ، پارتی و پولدارتر ، فك و فامیل دارتر ، خوشگل تر . ملوس تر ، سرو
زبان دارتر ، (تو که بحمد اله زبانهمنداشتی یعنی من نمی فهمیدم) بودند
که زمانی کبکبه و بد به شان گوش فلک را کر میکرد ، و اکنون در بوته^۴ فراموشی سپر^۵
شده اند ، و احیانا ” اگر خدماتی هم کرده باشند ، اگر اسمشان –
روزنامه هارا پرمیکرده ، اگر عکسشان کلیشه مجلات و روزنامه هاما میشده ،
همه و همه در محاق نسیان فرو رفته و خبری ازشان نیست !

میدونی چرا؟ برای اینکه اینان از سلاطین گرفته تا یک مرد سیاسی روز، چون در قلمرو مادیات گام برداشته و برای مادیات - زحمت کشیده و خدمت کرده اند، نامشان، خاطرہ شان، فقط برای دوره حیات و احیانا "اگر گهگاه لای تاریخ را بازکنند دیده می شود". اما بنازم بر آن راد مردان بزرگ دینی که برای احیای دین و برای خدا و سعادت بشر جنگیده و جهاد کرده، مبارزه کرده، و شربت شهادت نوشیده اند، و چون عملشان خالصاً لله بود و بدنیای معنویات پاگذارد هاند تا دنیا دنیا است، نام پر افتخارشان شهامت شان، شجاعتشان، همچون تاجی درخشان بر تارک دنیا متجلی و پر نور است، که سرآمد همه سیدالشهدا حضرت حسین بن علی علیه السلام است، که چون پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب مرد نامتناهی قرون، همیشه جاوید و همیشه پایدار خواهد بود بطوریکه معتقدان بحضرتش فکر و ذکرشان ورد زبانشان حسین (ع) است و افتخارشان جانبازیهای قهرمانانه آنان برای انسانیت و برای آزادی و آزاد مردی است.

* * *

(۲۴) پیشی روان شادم، خوب شد مُردی و از کج رویهای چرخ دون و مردمان سفله نجات یافتی، آخر تاکی باید حرف هرکس و نا کس را شنید و برای پرکردن این شکم بی هنر پیچ پیچ، ملامتشان را گوش کرد و سرزنشهایشان را پذیرفت و دم نزد؟ مگر اینها که هستند که تونیستی؟ مگر اینها چه کرده اند

که تو نکردی؟ داری به تخته خودره و تصادفا "روی پاشنه شانس چرخیده و دنیا بکام آنها شده. خوب حالا اگر شانس آورده، اگر ریاکاری را خوب بلد بوده و مکتب نیرنگ و فریب را گذرانیده و بر خر مراد سوار شده اند،

دیگر چرا از من و تو دست بردار نیستند؟

دوشیدن تا بکی؟ سواری تا بچند؟

ما هر دو چون همیم بگوهر پس از چه روی

مارا بیای منفعت خود فدا کنند؟ (۱)

منو ببین چه میگم پیشی؟ اینهمه با تو از دورویی هامان،

از نفاق هامان، او دورنگی هامان، از کلک هامان، صحبت کردم باز

هم معما دارم و سؤال میکنم؟

موضوع الان در آن دنیا برای تو کاملاً روشن شده و پرده‌ها

کاملاً بالا رفته و میبینی اگر جز این بودیم و جز این میخواستیم و جز

این رفتار میکردیم، کاروبارمان سکه بود و زندگی مان سعادت بار!

مسلماً "اگر سواری بدی سوارت میشوند"

فقیه شهر بگفت این سخن بگوش حمارش

که هر که خر شود البته میشوند سوارش (۲)

۱- تاریخ خلفا، بنی امیه و بنی عباس، تألیف محمد جواد مغنیه

ص ۱۵۲

۲- از سید غلامرضا روحانی

تو حالا در آن دنیا میبینی که هیچکس جز خود مان تقصیر
نداره ، ما خود مان اینوضع رو برای خود خواسته و تدارك دیده ایم .
چرا که جنسمون نخاله بوده .

* * *

داستان خلقت آدم رو به بین

از روز اول که خدا خواست این پدر روضه رضوان بدو گند م
فروخته را خلق کنه و جانشین خود قرار بده ، فرشتگان گفتند :
” آیا می آفرینی در زمین کسی را که فساد کند در آن و بریزد
خونها را ” ؟ و حال آنکه ما بشکر تو تسبیح گوئیم و ترا تقدیس میکنیم
و خدا فرمود : من چیزهائی میدانم که شما نمیدانید ” (۱) و تو پیشی
حالا اگر بخوای مته بخشخاش بگذاری ، باین فکر میفتی که مگر غیر از
این آدم ، آدمهای دیگر هم بوده که بوی کثافتکاریهای اولادش تا
آنجا بلند شده که بفرشتگان آسمان هم رسیده . ؟

ممکن است بپرسی ملائکه از کجا میدانستند ؟

که مفسران باین سؤال پاسخ داده اند :

” علت پی بردن ملائکه به فساد و تباهی انسان و خونریزی
او این بود که میدانستند موجود زمینی بدلیل آنکه مادی است —
خواه و ناخواه مرکب از قوای غضبیه و شهویه است و زمین خانه تزاحم و
مزا حمت است زیرا محدود در جهات است و مزاحماتش زیاد است ،

۱ - سوره ۲ آیه ۳۰

مرکباتش در معرض تجزیه و انحلال است و انتظام و اصطلاحاتش در معرض و مظنه فساد است و دستخوش بطلان و تحریف . زندگی در روی زمین جز به زندگی نوعی و بقاء در آن جز به تعاون و مشارکت و اجتماع ممکن نیست . و بدین دلیل از فساد و خونریزی (این زندگی) خالی نخواهد بود (۱)

(۲۵) پیشی مرحوم با اینحال کارتو مشکل تر و پیچیده تر شد باید خیلی بالا و بالا تر بروی و اون بالا بالاها بخدا برسی و از باریتعالی سؤال کنی . آخدا ؟
” رهن آدم و حوا چو شد ابلیس لعین

شیوهٔ راهزنی را که به ابلیس آموخت؟ ” (۲)
راستی خدا جون ، مگه شیطان مخلوق تو نبود ؟ مگه اختیار در دست تو نبود ؟ مگه تو خالق نبودی و او مخلوق ؟ چرا باید به حرفش و خواهشش اعتنا کنی و او را آزاد بگذاری تا ما را وسوسه کند ؟ مگر ما چه کرده بودیم که باید گرفتار او و ایادی گوناگون او بشویم ؟ چطور شد وقتی ما خواهشی از تو داریم ، باید هزاران بار بارازو نیاز ، با اشک و آه ، استغاثه و دعا کنیم و آخرش هم نتیجه‌ای بگیریم یا نگیریم ؟ اما این آقای ابلیس ، این شیطان رجیم ، با وجود سرکشی بزرگ ، با وجود عصیان کبیر ، با وجود تمرد و نافرمانی

۱- نقل به ترجمه ، آزاد از صفحه ۱۱۵ جزء اول تفسیرالمیزان

۲- از : حاج سید عبدالله برهان سبزواری مجتهد .

عظیم از دستورت همینکه مهلت خواست و گفت:

” مرا زمان بده تا روزیکه (همه) برانگیخته شوند ” (۱)
فوری بخواهشش توجه کردی و حاجتش را روا داشتی و فرمودی:
” بیگمان تو از مهلت یافتگانی . (۲)

” در صورتیکه اگر حساب به قیاس باشه ، اگر به تناسب باشه ،
عصیانهای ما ، گناهان کبیره ما ، هیچگاه بیای تمرد شیطان نمیرسه؟
” چرا که ما با همه‌ی ادعای خداشناسی ، واقعا ” ترا
نشناختیم ” ،

اما او در ملکوت اعلا ی روحانیت و معنویت به شناخت کامل
تو ، به فلسفه وجودی تو ، به خلاقیت تو ، معرفت کامل داشته و ترا
کاملا ” میشناخته .

با اینحال باز هم تمرد میکند و از دستورت سرپیچی مینماید
آنوقت تو تقاضای چنین موجود متمریدی را می‌پذیری و ما را در چنگال
بیرحم او اسیر میکنی؟ و با اینکه صراحتا ” قسم میخورد ما را از راه راست
بدر خواهد برد (۳) باز از ما سؤال و جواب میکنی و عذاب و —
عقابمان می‌نمائی . = سوره ۱۵ آیه ۴۲

حاشا بکرم‌ت ای اکرم الا کرمین

۱- سوره ۲ آیه ۱۴، قرآن وهنما

۲- سوره ۲ آیه ۱۵ ، قرآن رهنما

۳- سوره ۳۹ آیه ۸۳ ، قرآن رهنما

و اگر بفرمایش صریح خدا : بیگمان نیست ترا بر آنها تسلطی مگر کسی از گمراهان که پیروی کرد ترا (۱) که پاسخگوی همه سئوالات و همه ی تردیدها است توجه کنیم باز می بینیم که مغز كوچك ما قادر به پذیرش این واقعیت ها نیست چرا که در این خصوص سؤال دیگری مطرح میشود و آن اینکه : اگر ظرفیت ما بیشتر بود آیا سر نوشتمان اینگونه بود ؟

* * *

(۲۶) و آویلا سرم سوت کشید ، پیشی مرحوم ببین مرا به چه حرفها واداشتی و بکجا ها کشانیدی ؟ من که بتو بدی نکرده بودم؟ دنیا را که از دستم گرفتی زیرا از بس مویت را بروی فرشها و لباسهایم ریختی همه نمازهایم را برباد دادی . و حالا که سنم زیاد شده و به پیری رسیده ام دیگر قدرت تجدید آنها را ندارم و پولهم ندارم که پس از مرگم به قاری خوان بدهند تا در مسجد و مدرسه ظاهرا " برایم نماز بخواند و باطنا " بریشم بخنده که ، عجب خریه یارو . آخرمردی ناحسابی من چطور میتوانم چهل سال برای تو نماز بخوانم و روزه بگیرم پس مال خودم چی ؟ = کس نیارد زینس ، تو پیش فرست

آخرت هم ندارم چونکه توی لا مذهب ، زیر زبانم را کشیدی و منویاتم را بروز دادی و نگذاشتی که منم مانند هزاران نفر دیگر بخیال خود بخدا كلك بزنم و باطنم رو اینجور و ظاهرم رو آنجور —

(۱) — سوره ۱۵ آیه ۴۲ ، قرآن رهنما

بحضرتش بنمایانم !

* * *

(۲۷) با اینهمه ناامید نیستم تو هم نباش ، من از نظراینگه با خدائی سروکار دارم که وسعت گذشت و اغماض و کرامت و رحمت بی منتهایش آنقدر است که وقتی ذره‌ای از آن در وجود انبیاء و ائمه و مقربان در گاهش ظهور کند در وصفشان می‌آید ؛
” در محشر اگر لطف تو خیزد بشفاعت ”

بسیار بجوئی و گنه‌کار نیابی ” (۱)

خداوند خودش عالم به سر و الخفیات است و میداند که این ناسپاسی‌ها از روز اول در نهاد ما بوده (۲) و برای همین انبیاء و اولیاء را فرستاده که ما را رهبری کنند و نیروی سرکشی و عصیان ما را مهار نمایند و براه راست هدایت کنند . والا اگر ما همه خوب بودیم و سپاسگزار ، قدر مهربانی میدانستیم و بهمنوعان عرضه میکردیم ، وضعمان غیر از این بود و انبیاء را بزحمت نمی‌انداختیم .
انبیاء آمدند که ما ی ناسپاس و نمک شناس و دوروی منافق را درست کنند که تا اینساعت وضعمان چنین است و باز هم از رو نمی‌رویم . (۳)

۱ - نوشته‌ای قاب گرفته در موزه حضرت رضا علیه السلام

- ۲ - که انسان نسبت به پروردگارش کافر نعمت و ناسپاس است و خدا او را خود او بر این ناسپاسی البته گواهی خواهد داد . آیه ۵ و ۶ سوره العادیات .
۳ - ان الانسان کفار مبین ؛ انسان کفران ورزیست آشکار .

باز هم دما زعدالت میزنیم ، باز هم
فریادمان ازستمگربها و ناروایی‌ها بلند است و آنجا است که دیگ خشم
خداوند بجوش می‌آید و فرمان‌انهد آمدنیا را امیدهد . هم‌خودش را خلاص
میکند و هم‌مارا ، خودش که از اول خلاص بوده ، تنها ما بوده‌ایم که در
بوته آزمایش گذاشته شدیم :

”خام بدیم ، پخته شدیم ، سوختیم” و آخرش هم چیزجالی
بیرون نیامدیم !

با تمام این‌ها باز هم خدا با خدائیش با مهربانیش بالطف
و عنایتش ، با رأفت و عطوفتش ، ما را می‌بخشه و مورد عفو مون قرارمیده ،
و رو سیاهی بما می‌مونه که می‌فهمیم بیشتر بدبختی‌ها رو خود مون با
دورویی‌ها و نفاق‌ها مون سبب شدیم !

* * *

(۲۸) ”پیشی مرحومم تو هم ناامید نباش ، چونکه با اقبال زیاد
و کلی تجلیل و احترام از دنیا رفتی .
الآن عده‌ای هستند که آرزو میکنند ، مثل تو باشند ، -
بمیرند و راحت شوند ، اما مگه ممکنه؟ باور کن شب و روز آروز میکنند ،
اما امکان نداره . باید بکشند و به بینند نتیجه زجرهائی را که در
دوره عمر نکبت بار خود بمردمان و هموعان داده‌اند .
میدونی اینها چه کسانی هستند ؟

تو فکر میکنی حتما ”از طایفه خودت یا پائین تر از خودت
یا طبقات چهار و پنجگانه اجتماعند . نه بمرگ تو همه اش با مافرق-

دارند ، همه شون صاحب الاف و الوف همه شان صاحب کاخ و ویلا ،
همه شون صاحب پولهای گزاف در داخل و خارج کشور ، همه شون
صاحب مقامات عالی دولتی و اقتصادی و بخش خصوصی !

منتها مرضی گرفته اند که علاج ناپذیره ؟

آری علاج ناپذیر ، چون بشر با همه کبکبه و دبد بهاش با
همه علم و دانشش ، با همه فهم و ادعایش ، هنوز نتوانسته بسراغ
بعضی از امراض بره و پشتشون را بخاک برسونه و از جامعه ورکشون
کنه ، آنوقت آپولو میسازه و میره بالا بالاها و میخواد کهکشون رو –
تسخیر کنه ! بگو بابا ، اسب سواری پیش کشت ، قاچ زین رو بگیر
نیفتی ، توهنوز نتونستی با جذام ، سرطان، کری و لالی و هزاران –
درد بی درمان دیگه دست و پنجه نرم کنی و ریشه اینارو بخشگونی ،
آنوقت میری کجا ، چرا ؟ خودت را دست انداختی ؟

تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی ؟

* * *

(۲۹) ادعای آنها رو ول کن پیشی ، بریم سر صحبت خود مون ،
چی میگفتم ؟ از ازمابهتران برات صحبت میکردم ، میگفتم هیچکدام
از دارائیهها و ثروتهای روز افزونشون نمیتونه درد شونو دوا کنه ؟
حاضرن همه را بدنویک ذره سلامتی
یا یک جرعه (مرگ) بخرند که براشون میسر نمیشه ، میسر نمیشه که هیچ ، اعمال
ورفتار احرافیان شون هزاران دفعه کشند هتراز مرگی است که یکدفعه جانشون
رو میگیره و خلاصشون میکنه ؟ این مرض افزایان رو می شناسی چه کسانی

هستند ؟

فرزندانشون ، پسرانشون ، دخترانشون ، داماداشون ،
عروساشون ، اونها که شب و روز خدا خدا میکنند که چرا بابانمیره ،
و ما را راحت نمیگذاره ؟ عجب سگ جونیه ؟
اونها همون فرزندانیه هستند که در جلد عیش و نوش خود
شان فرو رفته و اصولاً " چیزی رو که فکر نمیکنند ، پدر و مادره . پدر و
مادری که اون اندازه در بارهشون زحمت کشیده و وبال و مظلومه فراوانی
هم بگردن گرفته اند .

تازه این مال پولداراشه ، بی پولها رو که حرفشون رو نزن ،
کی بحسابشون میاره داخل آدمشون فرض میکنه ؟ فرزنداناشون یا
محتاجند یا نیستند ؟ اونها که محتاجند ، بیچاره ها همیشه پی
نون و روزی هستند و دائماً " فکرو ذکرشون لعنت به پدر و مادرشونه
که در اثر يك هوسرانی آنها را گرفتار این دنیای وانفسا نموده که
هرچی میدوند بجائی نمیرسند .

اونهایی هم که محتاج نبود هود رکشاکش دهر ، از سنگ زیرین
حوادث جان سلامت برده و توانسته اند آبی برود ه بگیرند و بزندگی
شون سروصورتی بدهند ، چون عقب ماندگی داشته اند ، دواسبی
می تازند که عقب ماندگی خود را جبران کنند و عقده هاشون رو خالی ،
اینه که همه اش در فکر اینند که سری تو سرها در بیاورند و خودی
بنمایند و دیگه فرصتی نمی یابند که به پدر و مادرشون برسند و برای
این دارندگان عصای پیری تکیه گاه مطمئن ایام ضعف و سستی قرار گیرند ؟

* * *

پس ببین پیشی چقدر بخت با تو یاز بوده که قبل از اینکه کارت باینجا ها بکشد خیلی راحت فوت کردی - باورکن این حرفها را نه از این جهت میزنم که ترا دلخوش کرده باشم ، نه بروج تو قبول کن و صد درصد بپذیر کسانی هستند که بیماری شون بقدری طولانی شده که بجای آب بالکل پاکشون میکنند!

و آب این پاککننده نجاستها برای این عده خاصیت تطهیر کننده خود را هم از دست داده و در سر پیری عاقبت بخیرشون کرده و مجبورند با الکل شستوشون بدنند تا بوی عطر الکل بوی اشمئزاز کننده ی بدنشون رو بپوشانه و از عفونت بدن کثیفشون جلوگیری کنه !

* * *

(۳۰) باورکن راست میگم پیشی اگه قبول نداری ، دوباره برگرد و همه را بچشم خود ببین ، امامگه میشه ، ؟ رجعت ، ؟ ابد ، آن رجعتی که ما مسلمانان قائلیم برای من و تو و امثال ماگه کاران نیست اون مال خوبان است ، مال نیکان است ، مال ائمه اطهار است مال اونهایی است که عمر پر برکتشون در دنیا نیمه تمام موند و نتوانستند رسالت خود را به پایان برسانند . حالا باید برگردند و آن ماموریت را انجام بدهند !

اما گیرم که آمدند ، دیگه چی میخوان ؟
مگه ابنای این روزگار را شناخته و امتحان نکرده اند ؟

که چی ؟

باز هم معاویه ، باز هم یزید ، باز هم شمر و سنان و خولسی و
حرمله و باز هم هیتلر و موسولینی و مسئولان جنگهای اول و دوم —
جهانی و جنگ ویتنام و و از این قالتاقها فراوانه ، زیاد
هم فراوان .

تخم دو زرده این زمونه با زمان ظهورشون یکجور
من که فکر نمیکنم فرقی داشته باشه ؟

پس چی ؟

شانس با اونهاست است که از روز اول نیامدند .
کی ها نیا مدند ؟

نمیدانم ، اما حدیث امام صادق (ع) را خوانده ام که :
” خداوند دوازده هزار عالم آفرید که هر یک از آنها ،
بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین میباشد ” و هر یک از آنها اینطور
میپندارد که خداوند عالمی غیر از خودش خلق نکرده است .

* * *

(۳۱) راستی این موضوع را هیچ فکر کرده ای ؟

گیرم قاتلین را بدار مجازات آویختند و آنان را بسزای —
اعمالشان رسانیدند ، چه نفعی بحال آنان که شهید شده و از دار
دنیا رفته اند ؟

چه نفعی بحال فرزندان و بازماندگان شان که بی سرپرست
و یتیم شده اند ؟

آیا کشتن قاتل جای خالی از دست رفته ای را نزد خانمو
خانواده اش پر میکند ؟

مختار آمد همه قاتلین صحرای تفتیده کربلا را از دم تیغ
مکافات گذرانید و فرد فردشان را به بدترین وضع ممکن مجازات کرد
و ازین برد .

آیا از بین رفتن قاتلین شهدای مظلوم کربلا ، می تواند
جایگزین حتی تارمویی از آن عزیزان که جواهرهای نایاب و انسانها^ی
بی نظیر دنیا ی بشریت بود هوستند گردد ؟ مگر پای کلمات را بمیان بیاریم
و کلمه ی پر طنطنه افتخار را پیش بکشیم و بگیم : خون آنها که در راه
خدا فدا شدند جامعه ای را زنده و دنیائی را بسوی آزادی رهبری
کرده و میکند ، و همین افتخار برای بازماندگان شان بس .
- که این هم دل به الفاظ خوش کرد نه و هیچگاه نمی تواند آتش

شعله و راز رفتن آنها را در دل ما خاموش کند !

اشتباه نکنی پیشی ، این حرفها معنی این رو نمیده که قاتل
یا تبه کار نباید مجازات بشه ، این مکافات لازمه ، این سزای عملشه که
حتما " و حتما " باید مجازات بشه ، و خداوند خود : " قصاص و مجازات
را پایه زندگی قرار داده است " (۱)

مقصود من اینه خون اونهایی که ریخته شده چه میشه ؟
وجود نازنین اونهایی که برای بشریت ارزش فراوونی داشته

۱ - سوره ۲ آیه ۱۷۹ ، قرآن رهنا .

و وجود مقدسشان منبع خیر و برکت برای مردم بوده چی میشه ؟
گیرم که اون نازنینان مراجعت کردند ، برای امثال منی که از
فیض دیدارشان از سعادت حضورشان محروم شده ام چه نتیجه ای داره ؟
من که در دوران حیاتم از نعمت وجود آنها محروم شدم و سعادت
کسب فیض پیدا نکردم چه سودی عایدم میشه ؟

سعادت ، از آن کسانی است که در دوران رجعت از وجود
مبارک ائمه بهره مند میشن ، سهم من محروم از مواهب وجود آنها که
در زمان حیاتم شاهد شهید شدن آنها بودم چی میشه ؟ (۱)
اینجا که حق من بدیگران داده ؟

و این همان سئوالی است که جواب قانع کننده و خنک کننده
بر آتش دل های گداخته از فقدان آن عزیزان و همه ی انسانهایی که سیره و
رفتارشان از آدمیت صرف سرچشمه میگرفته پیدا نشده ؟
مگر توای پیشی مرحوم ، در آنجا جواب این معماهای لا
ینحل را بیایی و بفهمی که در آنصورت هم باز برای ما سودی ندارد ،
چراکه نمی توانی برگردی یا وسیله ای برانگیزی که خبرش را بما بدهی و
مسئله لا ینحل مون راحل کنی ،

کس نامد از آنجهان که پرسم از او

کا حوال مسافران دنیا چون شد (خیام)

* * *

۱- چون مطابق روایت رسید ه ما آنها که می آیند نیکان بسیار نیک و بدان
بسیار بد هستند و من و تو که جزو هیچ یک از آنها نیستیم سرمون بی کلاهه !

(۳۲) فعلا^۲ که شانس آوردی بدون هیچ دغدغه بخواب ابدی پیوستی ، شانس بزرگ و قابل ستایش، شانسی که با مبلغ بسیارگزارف تدارکش برای بسیاری از آرزومندانش امکان پذیر نیست ، و این امتیازی است عظیم برای تو و حسد انگیز برای کسانی که ترابی خاصیت ومزایا- می شمردند !

پس در این لحظات آخر که هنوز جسمت به عالم خاک نقل و مکان نکرده و روحت به آسمانها طیران ننموده کاملاً^۳ میفهمی که در نومیدی بسی امید است، و خداوند الرحم الرحیم راضی نشد تو حیوان زبان بسته و بیچاره ، ناامید از دنیا بری .

دری از رحمت بی منتهایش (مرگ) بسوی تو گشود که برای هیچیک از سردمداران و کله گنده هائی که بیماری غیر قابل علاج دارند با خزانه های مملو از جواهرات میسر نیست .

بنا بر این شکر کن و با تسلیم و رضا از عنایت پروردگار بجنان بشتاب
(۱)

* * *

(۳۳) پیشی مرحوم هر قدر حرف بزمن بیهوده است ، چرا که تو مرده ای و گفتگوی با مردگان کار خردمندان نیست .
ایوای چرا چشات تپق زد ؟

۱- گرچه طبق روایت از حضرت علی بن ابیطالب (ع) بجز: ۱- الاغ- بلعم باعورا ۲- ناقه صالح پیغمبر ۳- سگ اصحاب کهف برای- حیوانات دیگر حشر و نشرو بهشت و جهنم نیست . (از نوار صحبتها آقای کافی)

چی میگی بابا ، هان؟

پس اینهمه راز و نیازها و سوز و گدازها و ادعیات خالصاً^{نه}
که ما برای انبیاء و ائمه طاهرین میکنیم چی؟ مگر نه اینستکه با مردگان
طرف صحبت هستیم و از اونها نیاز می طلبیم؟

استغفراله ، زبانت را گاز بگیر پیشی

اونها زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی میخورند (۱)
باورنداری کلام خدا را گوش کن : ”وبكسانی که در را خدا
کشته میشوند مردگان مگوئید ، بلکه آنها زندگانند ولی شما ادراک
نمکنید” (۲)

بمن و تو و امثال ما نیامده که با آنها حسادت کنیم ، فقط چیزی که
برای تو مانده فضولی بیش از حدی است که در این دم آخر هم دست
از سر تو بر نمیدارد . همه هنگام مرگ خود را غسل توبه میدهند ،
بمحراب و مسجد میروند و از اعمال گذشته و پراز فسق و فجورشان
توبه میکنند و اشک تمساح میریزند و آخر عمرشان عابد نما میشوند ،
اما تو حالا که رفتی و عملاً ”عذاب باگرزهای آتشین بالای سرت ایستاده و
منتظرند که هیکل نحس و نجست بخاک سپرده شود تا آنها تکلیفشون
رو با تو روشن کنند و پدرت را در آورند ، آنوقت باز هم دست از
کنجکاویهای مزورانه خود بر نمیداری و نمیخواهی برای آخرین دم حیات

۱- از: زیارت بالا سرمبارک حضرت رضا علیه السلام .

۲- سوره ۲- آیه ۱۵۴ ، قرآن رهنما

واقعا " حیوان بشی ؟

* * *

(۳۴) پاشم ، پاشم ، فکری برایت بکنم ، چون با اینوضعی که پیش آورده ای و برداشتی که کرده ای حالا حالا ها باید حرف زد و قصه گفت ، قصه ای که سر دراز دارد و وقت را طولانی میکند و مجبورم میسازد که جسد مومیائی نشده ترا (پدرنداری بسوزه که پول نداشتم مومیائی ات کنم) در معرض آفتاب بگذارم که بپوسد و این نامردی است .

محترمانه با همسرم نسبت به تو ادای احترام کردیم .
جسدت را در نایلون گذاشتیم و با ده ریال پول در آشغال دانی محله مان روی زباله ها انداختیم (چون فکر کردیم هرچه باشد ازسوزانیدن و خاکستر بیاد دادنت بهتره) که اگر بتو بی اعتنا بودند ، بخاطر ده ریالی که خم میشوند بر دارند نسبت بتو ادای احترام کرده باشند ، و آنگاه از برابر جسدت اول همسرم و بعد من رژه رفتیم !

چه اشکالی داره مگه باید همه اش از مقابل جسد گنده منده

ها رژه رفت ؟

نه هیچ اینحرفها نیست .

اونها هم مخلوق خدا هستند ، تو هم مخلوق خدا ، و چه

بساحالا که پرده ها بالا رفته ارزش تو ، ارزش حیوانی تو ، از ارزش

انسانی آنها خیلی بیشتر باشه !

اونجا دیگه دغلکاری نیست و پرده های رنگارنگ نیرنگ و فریب نقشی ندارد ،

اونجا دیگه دنیای واقعیت ها و حقایق است .

* * *

(۳۵) بد رود پیشی من بد رود ،

اما نه ، چند کلمه ای هم مانده ، من هر چه توانستم در حیات و مماتت نوحه سرائی کردم و از جهات مختلف با تو داد سخن دادم ، تنها چیزی که برایت نگفتم سیاست بود که آنهم خطرناکه و از اول گفته اند : ”دم شیر است ببازی مگیر ” و با دولتیان در نيفت زیرا سیاست پدر و مادر نداره و کار بدست آدم میده !

آدم باید قبلا ” فکر راه و چاه را بکنه وبعد باین گود داخل بشه . گر چه بگفته اند ره مالرو نویسند بزرگ فرانسوی (سیاست چیری نیست که آدمی آرزویش را کند ، بلکه تمام چیزهائی است که آدمی انجامشون میده) .

و این همان انجام دادنها است که بعضی ها خوب میدونن و انجامش میدن ، بعضی مثل من و تو خنگیم و چیزی نمیدانیم ، اما آنها که میدانند و بهر قیمت بر مسند قدرت میمانند ! کسانی هستند که فکر همه کارها رو کرده و چاره کارها رو اندیشیده و برای روز مباد خود راه فراری جسته و بخارجیها وابسته اند ! و هر وقت سمبه را پر زور و هوا را پس ببینند فوری فلنگو می بندند و بو استسه شون می پیوندند !

قیافه آنها را که میشناسی ؟ ریخت و قواره شونرا که بخاطر میآوری؟

نتیجه کار اونها را که دیدی؟

دیدی که عاقبتشان چه شد؟

وطنشان ، ناموششان ، میهنشان ، چه جور از آب درآمد ؟ !

دیدی که چه زیبا ! رل میهنی بازی کردند ؟

وجه عالی ! بوابسته شون پیوستند ؟ !

بنازم باین وابستگی !زه آزه بهاین همبستگی !هورا باین

میهن پرستی !

• ولی من و تو نه وابستگی داریم و نه همبستگی .

• تو که رفتی و منم نه اهل سیاست هستم و نه اهل میاست .

حرفهایم ، ناله هایم ، از دل برآمده و مملو است از واقعیت های

پیشتر دیدنی و کمتر شنیدنی .

و حالا اگر بدماغی برخوردو با مصلحتی جور نیامد ، باکی

نیست .

برای يك بی نماز که در مسجد را نمی بندند ؟

خاک پاکم را ، ایرانم را ، وطنم را ، زادگاهم را می بوسم و میبویم

و توتیای چشم میکنم و روی این اصل غم نیست که حادثه ای پیش بیاد

و ناگهان بانگی برآد که :

حاجی آقا مُرده

انگار که از اول نبوده

کی آمد ه ؟

کی رفتہ؟

الفاتحہ

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
کہ دل آزرده شوی ورنہ سخن بسیار است

قرآن آذرماہ ۲۵۳۵

به همین قلم :

و آنچه

آنچه تا بحال انتشار یافته :

در دست انتشار است :

(فیپسی) مأنوس به قفس

غم لاله

که در آن آمده :

« وعده و وعید را باور مکن. محبت های دروغین و زودگذر را

از انتشارات جواد

« توجه نداشته باش، نوازشهای ظاهرفریب را بیازی بگیر، که از

بخش: انتشارات گوتنبرگ

« هر کدامش نفع پرستی، مصلحت اندیشی، سودخیزی و اعمال

چاپ : مروارید

« غیرمردمی برمیخیزد. و شهد حیات را زهر بکام میریزد »

تیراژ ۱۰۰۰۰ جلد

ص ۳۵

بها : ۷۵ ریال

« و چنانچه حکم به برائت من دادی و انسان نماها را محکوم کردی و

حق چاپ محفوظ

« آنها را تبلیغات وسیع و وسایل ارتباط جمعی گسترده شان هیا هوراه

« انداختند و ترا بجانب داری از همجنس خود متهم کردند -

« از سر و صدانشان ترس و از تبلیغاتشان هراس نداشته باش، تاریخ

« را بکشا ، پیش رویشان بگذار و نشانشان بده »

« دارها را ، قل ها را ، زنجیرها را ، بندها را ، زندان ها را ،

« قتل و عام ها را ، شکنجه ها را ، اعدام ها را »

و بعد ...

ص ۴۳

این کتاب در دفتر مخصوص کتابخانه ملی شماره ۷۱۲ مورخ ۳۷/۳/۳ به ثبت رسیده است .